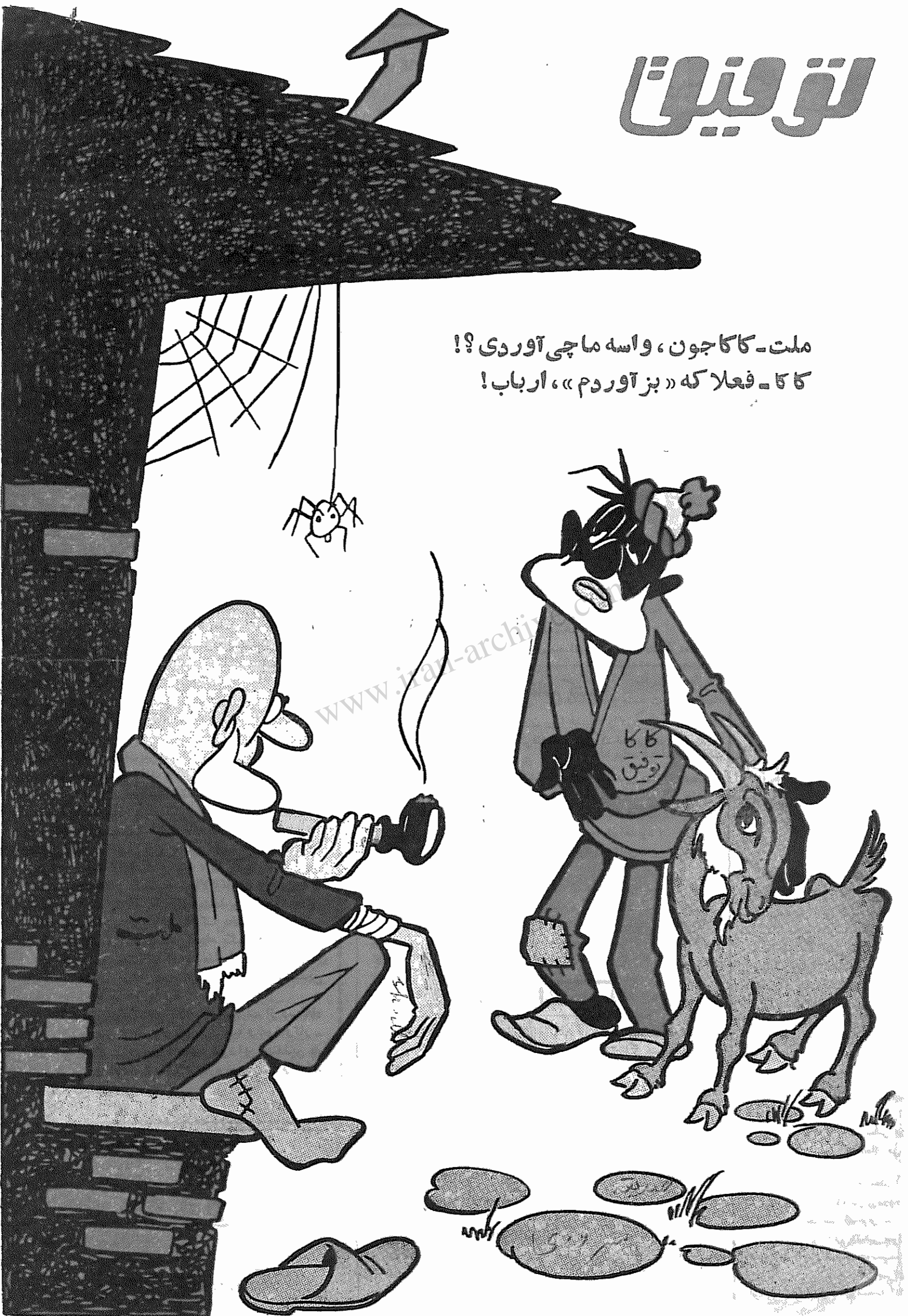
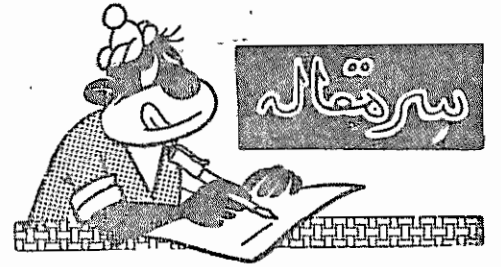


توقینا

ملت-کاکاجون، واسه ماچی آوری؟!
کاکا- فعلا که «بز آروم»، ارباب!





این متنفذین!

جناب آقای شهردار تهران چند روز قبل در يك مصاحبه بزرگ مطبوعاتی فرمودند : شهرداری میخواهد خدمت بکند اما متنفذین نمیگذارند!

و البته لازم بتوضیح نیست که آنچه از این اعتراف صریح مستفاد میشود این است که شهرداری تا امروز خدمتی انجام نداده و اینهم حقیقتی است که نمیشود منکرش شد. شاید بعضی ها منکر این اعتراف باشند و ادعا کنند که خیر، اینطور نیست و شهرداری خدمات عرا بنهایی انجام داده است ولی کافایین ادعا را با اطمینان هر چه تمامتر رد میکند و با صدای بلند اعلام میدارد کسی تا امروز خدمتی از این دستگاه عرض و طویل ندیده است بگذارید خالفین بگویند کاکا از نظر علاقه ای که بجناب آقای شهردار دارد میخواهد من غیر مستقیم ایشان را توفیق کند. گفت آنرا که حساب پاک است از حرف این و آن چه باک است. کاکا فکر میکند فردا که دار فانی را وداع میکنید یگانه چیزی که مورد احتیاجش میباشد آرامش خاطر و راحتی وجدان است چرا امروز بیاید از ترس مخالفین یا روی حق بگذارد و ادعای شخصیت خدمت نگذاری مثل جناب آقای شهردار راز کند و بگوید خیر شما برای شهر خیلی خدمت کرده اید؟

و اما از این بحث که بگذریم مسئله دیگری پیش میآید که همانا وجود متنفذین و کارشکنی آنها میباشد. ار شما چه پنهان سانهای متمادیه که کاکا پای صحبت هر وزیر و وکیل و رئیس همیشه می بیند همه از متنفذین شکایت دارند و مدعی اند که اینها نمیگذارند کارهای انجام بدیم ولی هنوز که هنوزه ننوخته بفهمه که این متنفذین کیهما هستند و پاتوقشون کجاست؟

میگویند جناب آقای ساعد موقیع که صدر اعظم بودند يك طرحی از مدیر کل یکی از وزارتخو نهها خواسته بودند که به هیئت دولت ببرند و بتصویب برسوند اما طرح مورد نظر بموقع حاضر نشد و آقای ساعد بلافاصله توضیح خواستند و مدیر کل جواب داد : « در دست تهیه است » این توضیح خواستن اقلا ده بار تکرار شد و هر بار آقای مدیر کل میگفت : در دست تهیه است تا اینکه یکروز آقای ساعد عصبانی شدند و از پشت تلفن به مدیر کل دستور دادند : آقای عوض این حرفها اون آقای « تهیه » را بفرستید پیش من تا بدم « دست » هاشو قلم کنند. حالا کاکا هم یواش یواش داره معتقد میشه که این آقایون « متنفذین » هم آدمهایی از قماش اون آقای « تهیه » هستند که مخفیانه کارشکنی میکنند و نمیگذارند عمل مثبتی انجام بگیرد!

آخر اینهم شد کار که آدم يك مقاصد حساب از شهرداری بخواد و بی شش ماه آزار دو ندهی کنه و باز هم متنفذین نذارن مقاصد حسابشو بگیره؟

راستی جای شکرش باقیه که هیچیک از دستگاه های ما بنا بادعای خودشون زیر بار توصیه و نفوذ و کارشکنی این و اون نمیرن و الا معلوم نبود این متنفذین بد جنس نعمتی چه بلایی سر مردم بیچاره در بیارن. واقعا که جای شکرش باقیه.

کاکا توفیق

تحقیقات در باره رقص ها

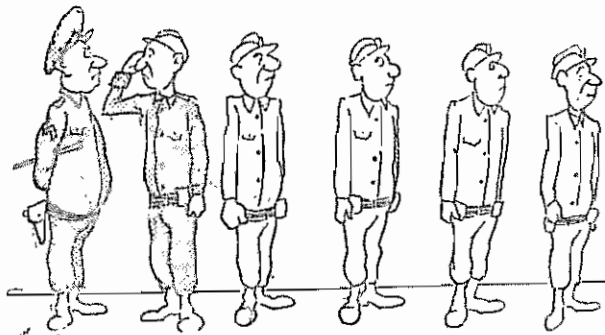
همانطوریکه خوانندگان عزیز اطلاع دارند ، بالاخره با تمام تلاشها و کوششهای طرفداران تویست ، از برگزار شدن مسابقه این رقص ممنعت بعمل آمد و خیال همه راحت شد. خبرنگاران ما که بمناسبت این ممنوعیت ، تحقیقاتی در مورد رقص ها بعمل آوردند باین نتیجه رسیدند که در کشور گل و بلبل فقط فقط از يك رقص قدیمی می توان استفاده کرد که آنهم «خوش رقصی» نام دارد و سایر رقصها بطور کلی منافی عفت و اخلاق میباشد و باید متروک گردند.

از دانشجویان مقیم کوی دانشگاه کرایه مسکن گرفته میشود و در عوض موقع سینما رفتن از بلیط نصف قیمت استفاده میکنند

فکر بکر!

محبوب انصاری

ای جناب اجل دانشجویان بهر تحصیل ، آمدی تهران تا روی توی کوی دانشگاه ؟ جمع کن در گلیم خود پا را « یا برو کنگور زراعت کن » یا مزن حرف کوی دانشگاه یا که اخ کن کرایه خانه ندهیزم ، هواس تو پرت است ! است گر نداری محل خوابیدن ، هیچ با اولیا ندارد ربط باز شد بهر تو در دکتری میدهندت به سینماها راه بهترین جا برای تو آنجاست هیچ جا خویش از اینجا نیست چه غمی داری ای پسر دیگر ؟ تا مبادا رسد بتو صدمه



گروهیان - تو باید خارج از صف خدمت کنی . سر باز - آخه من به عمر توی صف تو بوس به صفا عادت کرده ام!

جواب قانع کننده!

يك دهاتی تنها بز شیردزن بیوه همسایه را دزدید و آنرا کشت و گوشتش را فروخت. دزد را گرفتند و پیش کدخدا بردند، کدخدا شروع به نصیحت کرد و گفت : - آخر مرد ، خجالت نکشیدی ، انصاف بود بز يك زن بیوه را بدزدی ، حالا روز قیامت وقتی که بیوه زن با بزش در دادگاه الهی حاضر شود و از تو شکایت کند چه میکنی ؟ - شما مطمئن هستید که بیوه زن آنجا خواهد بود ؟ - بله ، حتماً برای شکایت از تو در دادگاه الهی حاضر خواهد شد - بز هم همراهش هست ؟ - بله ، بز هم شهادت میدهد که تو آنرا دزدیده ای . - خوب در اینصورت به بیوه زن میگویم بزت که پیش خودت است پس چرا از من شکایت میکنی ؟! انیس آغا

يك خبر ورزشی

مدال افتخار

بطوریکه مخبر زیر زین روزنامه فکاهی توفیق از استرالیا گزارش میدهد يك جوان استرالیایی پس از يك سلسله تمرینهای سخت توانست مدت ۶۳ شبانه روز در اعماق زمین زندگی کند و کورد «میشل سیفر» جوان فرانسوی را که قبل از او مدت ۴۸ شبانه روز در زیر زمین بسر برده است ، بشکند. مخبر ما اضافه میکند که کارشناسان مربوطه که برخلاف اظهار خودشان چندان اطلاعاتی درباره زندگی در اعماق زمین ندارند ابتدا میخواستند مدال قهرمانی را بسینه جوان استرالیایی نصب کنند ولی وقتی نظر بنده را خواستند و من گفتم که : اگر بخواهیم عدالت را اجراء کنیم و حق را بحق را بحق برسانیم قاعدتاً باید مدال افتخار را بسا کتین گوداختر کوروزاغه های جنوب شهر تهران که هر کدامشان قادرند يك عمر در اعماق زمین زندگی کنند ، اهدا بنمائیم ، نظر داوران بکلی عوض شد و حالا قرار است که در يك فرصت مناسب طی باز دید کارشناسان از قهرمانان جنوب شهر مدال قهرمانی با تشریفات مخصوصی بسینه یکی از ساکنین گذاشته شود. کاکا توفیق - نگفتم آینده ورزشی ایران درخشان است؟!

در حاشیه زندگی قریون برم خدارو - يك نام و دو هوارو سر نوشت دو دیپلم و سر گذشت دو حقوق!

شرکت کنندگان به ترتیب ورود به صفحه ! : آق معلم : (آموزگار) زیزی جان : (ماشین نویس) آق معلم : من با هزار جون کندن و دود چراغ خوردن و درس خواندن در پارک شهر دیپلمه شدم. زیزی جان : من مومگی ؟ من در مجلس جشن یکی از دوستانم در سوئیس مشغول رقص بودم که عموم جان وزیرم تلگرافی بهم خبر داد که ییا ، دیگه نمیخواد درس بخونی! برات دیپلم گرفتم ! آق معلم : من پس از مدتها دوندگی و دو سال بیکاری توانستم باماهی ۲۹۷ تومن حقوق در وزارت فرهنگ به شغل شریف آموزش کاری اشتغال ورزم.

زیزی جان : يك روز صبح عموجان وزیرم میخواست بره پیش یکی از مدیر کل های شرکت رفت منم با خودش برد. مدیر کل وقتی سر وسینه منو دید گفت حیفه شما تو شرکت مانباشین! از فردا صبح با ماهی ۸۱۳ تومن حقوق و دو ساعت اضافه کار برای ماشین نویسی استخدام شدم بازمه بود که هرچی گفتم من ماشین نویسی بلد نیستم گفتند قبول داریم!

آق معلم : اینجانب پس از ۶ سال آموزش کاری و شرکت در مینیک آقای درفش در حال حاضر ۴۵۲ تومن حقوق می گیرم .

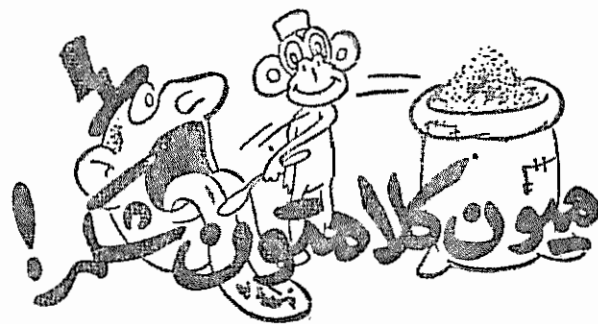
زیزی جان : اتفاقاً من هم همینطور. من الان یکسال و نیمه که در شرکت استخدام شده ام الان هم ماهی ۳۲۵۰۰ ریال (یعنی سه هزار و دو صد و پنجاه تومن!) حقوق میگیرم هرچی هم تقاضای اضافه حقوق می کنم خاك بر سرها قبول نمی کنند!

آق معلم : من باید روز چهارم همراه گواهی انجام کار بگیرم بپر بخش ، تصدیق امضا کنند بعد بیارم مدرسه از مدیر مدرسه چک بگیرم و دوسه روز بعد یعنی هفتم هشتم ! برم بانک و پس از سه ساعت معطلی حقوقم را دریافت کنم!

زیزی جان : مال شما چه بامزه است ! حال ما مارو روز آخر هر برج میذارن توی هیات کت دورش را رویان می بندند و میارن میدن دستمون!

آق معلم : عوضش من روزی ۵۵ تا بچه جلوی پام بلند میشن! زیزی جان : برعکس من روزی دو دست نفر جلوم بخاک می افتند!

(پرده می افتد آق معلم آه بلندی می کشد و یواشکی از در زرد فرار میکند تا در صف اتوبوس نوبت بگیرد و زیزی جان یاتکی سوار اتوبوس آخرین سیستم خود میشود و دستش را بعلامت پای بای برای خوانندگان عزیز تکان میدهد)؟!



شیکر میون کلوم صدراعظم در انجمن مطبوعات

صدراعظم - بانك بین المللی پیرنامه سوم كمك خواهد كرد.
كاكا - خدا بچه ها شو بهش بیخه!
بانك مزبور در تشکیل کنسرسیومی از کشورهای مختلف برای اجرای برنامه سوم عمرانی ایران نیز همراهی خواهد نمود.
خب، پس برنامه سوم هم «ملی» شد و رفت پی کارش!
مسافرت آقای وزیر دادگستری بواشنگتن و مذاکرات او با مقامات بانك بین المللی رضایت بخش بود.
مثل مبارزه با فسادشون!
ایالات متحده موافقت کرده مبلغ بیست و چهار میلیون دلار برای ساختمان بندر عباس بعنوان وام در اختیار ایران قرار دهد.
من سرم درد میکنه این بیست پام ضمام میماله؟!
ساختمان يك شاهراه بین کرمان و زابل بزودی شروع خواهد شد.

- هر که بفکر خویشه - عمو سام بفکر ریشه؟!
بانك چهارصد تا پانصد میلیون دلار وام ایران را تصویب خواهد کرد هیچ این وام زیاد نخواهد بود.
ای، جلوبچه بذاری قهر میکنه!
دولت محرکین حادثه فارس را می شناسد ولی آنچه را که مصالح اقتصادی میکند میگوئیم.
حیف که مصالح ما هم اقتضا نمیکند و گرنه ...!
اگر لازم شد بموقع محرکین را بملت ایران معرفی می کنیم.

- نه لازم نیست، ما خودمان خوب میشناسیمشون!
شیکر میون کلوم اداره پلیس تهران
جناب سرهنگ - اجتماعات رقص تویست ممنوع خواهد شد.
كاكا - اگه راست میگین جلو خوش رقصی ها و گربه رقص نیارو بگیرین.

شیکر میون کلوم وزیر بازرگانی در مصاحبه مطبوعاتی
جوانشاهی - بعقیده من این دولت دولتهای دیگر باید رویه اقتصادی نسبتاً ثابتی در پیش گیرند.
كاكا - بالاخره ثابت شد که رویه اقتصادی مون «نسبتاً» هم ثابت نیست.

قصدا از این کنفرانس این است که مردم بدانند در آینده برنامه اقتصادی دولت چیست.
ما همه چی رو میدویم چون چل ساله با «آینده» داریم سرو کله میزنیم.
مادر نظر داریم سهمیه سال ۲۷ را طوری تنظیم کنیم که جز در موارد خاص محتاج تغییرات فاحش و کلی نباشیم.
- امان از دست «موارد خاص»!
اساس سیاست بازرگانی کشور برای رویه خواهد بود که از خروج ارز برای کالای غیر ضروری حتی المقدور خودداری شود.
- همانطور که تا حالا جلوا سباب توال و کادبلاک پادبلاکها گرفته شده.

شیکر میون کلوم وزیر بازرگانی پس از مراجعت از آمریکا
دکتر خشک بین - مبارزه با فساد ادامه دارد ولی ممکن است شما از آن اطلاع نداشته باشید.
كاكا - حکایت ملاست که میگفت حلال زاده ها میتونن ببینن!
ولی بعد از نتایج آن مطلع خواهید شد.
- سالی که نکوست از چنارش پیداست!
من کسی هستم که در مبارزه با فساد اصرار دارم.
- (اهن!) بیخشید من عطشام از ز کامه - شما فرمایستونو بکنین!

همه باید احترام این امامزاده (وزارت دادگستری) را داشته باشیم.
- راستم میگن، چون این امامزاده اگه تا حالا شفافا تو کارش نبوده لاف کوروشل زیاد تحویل داده.
از این سفردست خالی برنگشتمام.

معلومه، مشتتون پره!

شیکر میون کلوم وزیر خرچنگگ تو اون هفته

دکتر چاخانلری - ابتکار سپاه دانش از هیچ جای دیگر گرفته

نشده است.

كاكا - پس بنازم باین کله!

نام مکتب خانه های قدیم ایرانی را امروز سمنار گذاشته اند.

- واسم ملا بنویس عاهم شده مدیر کل وفلان و بیساروا بنحرفبا!

شیکر میون کلوم وزیر راه تو اون هفته

مهندس و جیبی - راههای داخلی کشور کم است.

كاكا - و با اینکه «کم است» شتر با بارش تودست اندازاش

گم میشه.

☆ برای ساختمان جاده جدید کرج از هراتومویل که در جاده

کرج رفت و آمد می کند بیست ربال عوارض گرفته میشود.

- نه اصافاً دولت هامون اگه هیچ چی ندارن راه سر کیسه کردنو

خوب بلدن!

« شیکر میون کلوم رهبر حزب

گژدم بمناسبت انتخابات »

پرفسول ظلم - تصمیم دولت

در مورد شروع انتخابات تقاضاها و

خواسته های حزب مردم را تأمین میکند

كاكا - خب، بالاخره مقر

اومدین که چرا دست از تابلو

خشک و خالی ورنمیدارین خودش کلی

غنیمته!

حزب مردم تا دوهفته

دیگر جلسات خود را منبیت تشکیل

میدهد.

- کی میگه مرده نمیتونه

جلسه تشکیل بده؟!

حزب مردم فقط در نقاطی

که شناس موفقیته دارد کاندیداهای

خود را معرفی خواهد کرد

- نه، ایندغه دیگه از با بتون

کلفته، همه جا شناس موفقیته

دارین

شیکر میون کلوم رهبر حزب

میون بمناسبت انتخابات

دکتر حمای - ما از تصمیم

دولت در مورد انتخابات استقبال

میکنیم

كاكا - شکسته نفسی روتماشا

کنین؟!

برای تدوین برنامه منظمی

جهت مبارزات انتخاباتی جلسات

حزبی خود را تشکیل خواهیم داد.

- بخواب حال نداری!

بزودی اعلامیه ای درباره

نحوه مبارزات انتخاباتی حزب -

ملیون و کاندیداهای آن منتشر

خواهد شد.

- نخورده شکر نکنین!

انتخابات انجمن های

ایالتی و ولایتی نیز باید هر چه زودتر

آغاز گردد

- یکی رو توده راه نمیدادن

سراغ خونه کد خدارو میگرفت

روش حزب ملیون در

انتخابات آینده مبنی بر صلاحیت و

درستکاری کاندیدا های حزب

خواهد بود

- اگه میخواست آدم «صالح

دلائلی که دولت سابق برای

انحلال مجلس عنوان کرده بود

اکنون موجود نیست.

- راستم میگه، و از که بشه

دلایلش پیدا میشه؟!

اصلاحات اساسی با سرعت

تمام جریان پیدا کرده است.

- پس برای همینه که آدم دو

ساعت دم دکون سلمونی معطل میشه

عدم تعادل بود چه که

درد علاج ناپذیری تصور شده بود

بر طرف شده.

- خب، الحمد لله، شماراضی

باشین گور بابای اونای دیگه.

شیکر میون کلوم آرسن جونئی در

انجمن ایران جوان

زارع ایرانی باهوش است و

اگر تا کنون بمالك تعظیم میکرد

او را دست انداخته بود.

- مواظب باشین شما را هم

دست نندازه!

زارع بعلت آنکه ممکن

بود از ده اخراج شود از لحاظ

اجتماعی تحت تأثیر مالک بود.

- حالاشم خداس بزرگه!

روی آماری که من بآن

ایمان ندارم جمعیت ایران ۲۰ تا

۲۱ میلیون نفر است.

- آمار! اگه بما میگین که ما

به هیچ «آمار» ایمان نداریم

حتی به اداره آمار!

از صندوق رای لواسان

یک انبر بدست آمد که با آن رای

ها را عوض میکردند.

- اکی! اینکه چیزی نیست

از تو صندوق ولایت هایه وکیل

قلابی زنده در اومد!

عده معدودی وکیل

تسخیری بیست میلیون نفر بودند.

- حالارابگو که همونشم نداریم؟!

همه را نمیشود امام جعفر

صادق تصور کرد.

- خدا پدر تو بیامرزه، اینا

ادعای خدائی میکنند شما به امامت

هم قبولشون ندارین!!

بنده چهل سال عمر کرده ام

سی سال دیگر هم عمر کنم آنهم با

درد پهلوی کم درد چه فایده دارد.

- «پهلوی» رو ولش کنین ولی

مواظب باشین به «کم تون» زیاد

صدمه تزیین!!

به آنها که در تهران و

شهرستانها جلسات شبانه داشته اند

میگویم اصلاحات ارضی من باشم یا

نباشم انجام میشود.

- والا، چه شما باشین چه

نباشین ما عفته ای یکی دوشب برای

تپیه مطلب جلسه تشکیل میدیم.

(محض اطلاع عرض شد!)



- خوش بچاش... راحت شد؟!

« به دارندگان تاکسی وام داده میشود »

جرايد

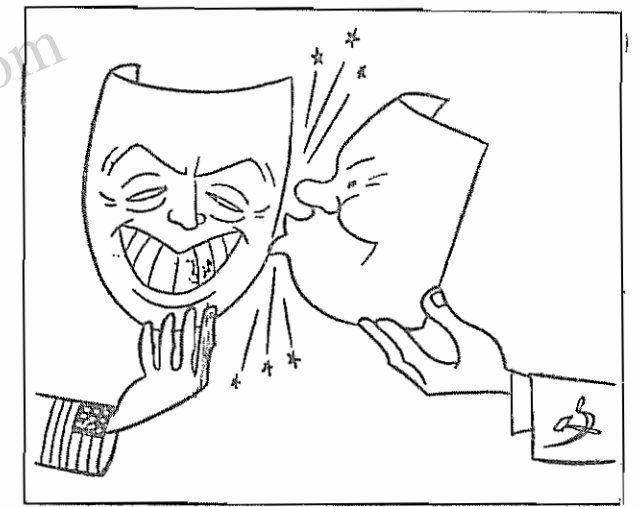
تاکسی و وام؟!

جناب مستطاب تاکسی دار
 بوند از دم سوئیچ و شستی‌ها را
 کنون تا حضرت آقای مأمور
 چراغش را نکرده قرمز و سبز
 خلاصه تا حواست « شیش شیش » است
 سیلندر خلق و اخلاقت « تی تیش » است!

(چو د ف) گفتم بدان قدم فلا نیست
 تی تیش هم خواهر « تی تیش مامانی » است!
 چون برادرش حاضر نشد توی شعر ما بیاد خواهرش را آوردیم!!

بگیر روزنامه را دست در دست
 بدفت حرف « حاجیتو » بکن گوش!
 زدی خود را به پو آب و آتیش!
 شده سیمت بکلی قاطی باطنی
 هوای اخذ « قرض و وام » داری
 خر بارو ز یل آنور نرفته
 خیال و قصد و فکرت را عوض کن
 سر پیری توهم اینکاره میشی!
 بر پشت خندند! حتی مرغ خانه
 بتس از هر چه استم قرض و وام است
 همانطوری که دیدی دیم دارام دام
 که شد تنخواه قرض و وام بارو
 که بهر پول شیکایت شوی لنگه
 که با ته میشوی از پشت در لیت!
 دعا کن تا تو هم گیسرش نیفتی
 مسکانت گوشه گاراج گردد
 اگر جز دردس حسن دگر داشت
 تنالیم از برای رخت و تنبون

کد یعنی هر کجا هر نقطه هستی
 بدون اخم و نخم و قهر و جوش
 شنیدم که همین جوری قاراشنیش
 ز گاز و نشئه روغن بنانی
 بسر فکر و خیال خام داری
 پسر جان تا زوارت در نرفته
 بروفی الفور ترک این مرش کن
 و گرنه مرگ تو بیچاره میشی
 شود وضع تو هم عین خزانه
 مرو با پای خود آنجا که دام است
 تو که سهله بسی کابینه از وام
 بسی فرش و گلیم و پول و پارو
 بتس از وام و دام رنگ و وارنگ
 بتس از وام « بی قید » و « بلا شرط »!
 « طویل السنت » با آن کلفتی
 و گرنه هستی ات تاراج گردد
 اگر این وام‌ها یکجو اثر داشت
 کنون ما باید اندر ربیع مسکون



بدون شرح

وزیر کشاورزی گفت غیر از کویر
 لوت همه املاک تقسیم میشود»
 حدود کویر لوت
 دوسرطلا
 نطقی شنیدم از «حسن آقا» در این اخیر
 در هفت و هشت آذر در بیست و چند اوت!
 وقتیکه گفت «کل اراضی، بجز کویر
 تقسیم میشود» - سر و مغز مگشید سوت
 زیرا دو روز دیگر از اهواز و خاش و بم
 تا رشت و پهلوی شود اسمش کویر لوت!

تعمیر

... هفته گذشته آقای صدراعظم در مراسم توزیع گواهینامه
 فارغ التحصیلان مدیریت نفت پس از يك نطق دوسه خطی فرمودند:
 تعجب میکنم که امروز چرا اینقدر حرف زدم
 ... و سه شنبه گذشته کا کا توفیق در مراسم توزیع روزنامه
 به فروشندهگان جراید پس از اینکه با علم و اشاره و کچ و کوله کردن
 دهن و ابروانه آختن بفروشندهگان جراید حالی کرد که:
 ایکه در نسیه خوری همچو گل خندان
 پس سبب چیست که در دادن آن گریانی،
 گفت: تعجب می کنم که چرا اینقدر ساکتیم؟!

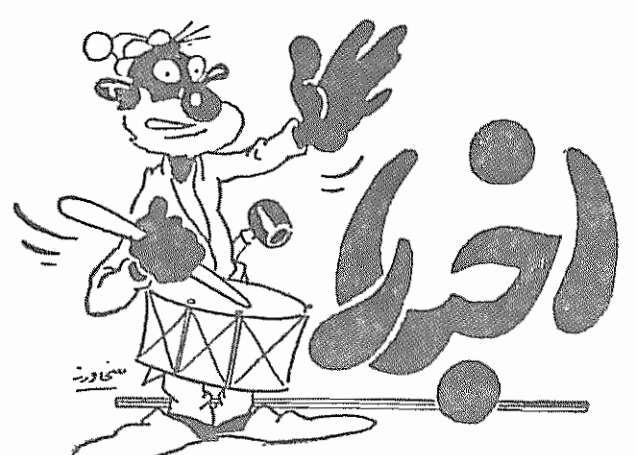


تفسیر سیاهی آرد در سوچه

طرح های فوری!
 از همان روزیکه آقای
 رابرت میسی رئیس اداره
 کمک های ایالات متحده در
 ایران به کاخ صدارت عظمی
 رفتند و اظهار داشتند که
 اداره کمک های ینگه دنیا
 برای اجسرای طسرح های
 « فوری » دولت نوده ستگاه
 اتومبیل جیب در اختیار دولت
 علیه خواهد گذشت، انتظار
 میرفت که با انتشار این خبر
 در دنیا، مسئله طسرح های
 فوری ما مورد توجه دقیق
 محافل مختلفه قرار گیرد و
 خوشبختانه این انتظار بزودی
 برآورده شد و اکنون در
 در تمام محافل دنیا صحبت
 از طرح های «فوری» ماست
 و روزنامه ها و خبرگزاری های
 مهم یکی پس از دیگری به
 دولت های بزرگ هندار
 میدهند که اگر میخواهند
 در امور عمرانی و اصلاحی،
 توفیق حاصل نمایند چاره ای
 جز پیروی از طرح های فوری
 کشور گل و بلبل ندارند زیرا
 طرح های فوری این کشور
 مثل عکس های فوری شفاف و
 ثابت و پر دوام است اما
 تفسیری که نشریه پر تیراز
 «الفوری» خیلی فوری در
 این زمینه نگاشته تقریباً از
 تمام تفسیرها جامع تر است.
 الفوری می نویسد:
 « آتیا لیکه فکر میکنند
 در کشور گل و بلبل فقط چند
 طرح « فوری » بوجود
 آمده که آتیا را هم باید
 با جیب عملی کرد در اشتباه
 محض هستند زیرا در این
 کشور هر طرحی تا امروز
 درست شد جنبه فوری داشته
 است مثلاً روزیکه طرح مر بوط
 بوارد کردن «کارخانه ذوب
 آهن» یا طرح مر بوط به
 بر نامه های عمرانی سوزمان
 بر نامه پیدا شد هتیه خیال
 میکردند که این طرح ها
 هیچوقت بمرحله اجراء
 در نخواهند آمد و عبارت
 ساده تر جنبه فوریت ندارند
 اما امروز که سالهای زیادی
 از تاریخ پیدایش این طرحها
 گذشت هتیه بچشم خود میبینند
 که یعنی بین الله یکی از آنها
 هم بعنوان نمونه بسوق
 اجراء گذاشته ننده است!
 البته شک نیست همانطور
 که فوقاً اشاره شد طرح ها
 هتیه فوری بوده اند ولی چون
 « نود دستگاه جیب وسی و
 چهار تر را ننده موجود نبود
 لذا برور جنبه فوریت خود را
 از دست دادند که سیل است،
 اصولاً اجراء هم نندند.»

مال کی باشه؟!

خیابان خلوت و تاریک بود
 محسن خان ناگهان متوجه شد که
 دوفرمرد در طرفین او قرار دارند.
 مرد قد بلندتر با ادب گفت:
 - ببخشید آقا، ممکنه یک سکه
 دوریالی بمن لطف کنید؟!
 - البته آقا، من و رفیقم
 میخواستیم با سکه شیر با خط بندازیم
 که کیف پولتون مال کی باشه و
 ساعتون مال کی؟!



اخبار

باید بالا بره رشد سیاست
 تاروشن شی باوضاع زمونه
 فزون گردد شعور دیپلماسیت
 بخون اخبار مارا دونه دونه
 م: شبدر

تعجب میکنم که چطور امروز اینقدر حرف زدیم!

« از نطق صدراعظم »
 نه تو تنها تعجب جات کردی!
 تو - اون نطق غرا و مطول
 توو الکو گرفتن از امینه
 تو - این نطقهای ماده و نر
 همین نطقهای از روی تعصب!

مدیر عامل شیلات گفت: « ماهی از
 پانزدهم آذر بیاراز خواهد آمد »
 مدیر عامل شیلات گفت: « همین روز است که ماهی دیگه مفتحه »
 همین روز است که ماهی است رج نماید
 که سیرش بعد از این از هر چی ماهیست
 بذار پس نمره شیلاتو زود بیست

یکی از بازرگانان شیراز خودکشی کرد
 و اما این خبر - ای دادو بیداد
 چه تفسیری برای آن توان گفت؟
 که این مشت زخروار المهاست

برای دانشجویان بلهط سینما
 به بینم خودش اقدام دیگه
 به بینم باز میگه «الدور و بلدور»
 که اقدامی از این بهتر نمیشه

امیدوارم هر ماه کلنگ یکی دو مدرسه
 در اینجا بزمین زده شود
 « از نطق صدراعظم »

امیدواریم که حرفت راست باشه
 ولی بشنو زمن ماه و - ولش کن
 که هر سالم شما گر لا محاله
 سه چهارتا مدرسه برپا نمائید
 به از اینه که با داردارو دوردور!
 بدین قولی که پاك توش وابمائید!

«هریمن در پاسخ اعتراضات پاکستان گفت: آمریکا
 بهر کشوری که
 میل داشته باشد کمک میکند»

منم باشم بحان تو همینم
 که گفتن کار دنیا دلخواهیت
 عموسام را آخه سر چه گناهیت؟
 کسکهایش اگر از روی «میله»
 از این بابت مشود لگیر - یا هو
 بیل دل کمک گز میکند او

مطالعات نفتی

سرپرست عملیات نفتی شرکت ملی نفت اعلام
 کرد که برای کشف منابع تازه نفت در ایران، مطالعه در
 استانهای آذربایجان و هرمگان و خراسان و کرمان آغاز
 شده است.
 سرپرست عملیات نفتی توفیق نیز بلافاصله اعلام
 کرد که برای تأمین مخارج این مطالعات، هیچ راهی جز
 بالا بردن قیمت نفت و بنزین در داخل کشور وجود ندارد
 و اصولاً یک فکر سالم اقتصادی اینطور حکم میکند که
 سلمانهایها هنگام بیکاری، وقت خود را تلف نکرده و سر
 همدیگر را بتراشند!



« ریشه توطئه فارس در تهرانست »

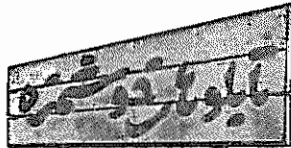
« از فرمایشات وزیر کشاورزی »

گفتم بله! گفتا بله!

گفتم بخيال تو پس از قسمت اهلاک
 بازم زفتودال و ز مالک خبری هست ؟
 در مجلس و در مسند و در توی ادارات
 بازم اثر از این حشرات حشری هست ؟ !
 گفتا بله... گفتم بچه علت؟ پس از آن گفت
 هیچت به بیانات «حسن خان» نظری هست ؟
 گفتم بله... گفتا نشینیدی که خودش گفت
 این توطئه را ریشه بجای دگری هست ؟
 گفتم بله - گفتسا بله و توپ شربل !
 پس جای چه بحث و جدل و جور و جری هست ؟
 زیرا که بتصدیق خودش مالک و خان را
 هم ریشه و هم قدرت و هم کروفری هست
 پس روزی اگر دیدی از این تیپ کذائی
 بار دگر از بهر خودش بازخری هست !
 مبهوت شو چون شده از تجربه ثابت :
 « تاریخ در آست امید ثمری هست » !؟

مادرزن

خانمی که بایک کشتی بزرگ
 مسافرت میکرد از کاپیتان کشتی
 پرسید :
 - آیا باید همیشه فرمانده
 کشتی بک کاپیتان باشد ؟
 کاپیتان تبسمی کرد و جواب
 داد : - بله خانم
 - و حالاهم شما فرمانده این
 کشتی هستید ، اینطور نیست ؟
 - نه ، متأسفانه ، اینم سرتبه
 مادرزن بندهم همراه من مسافرت
 میکند !



در اهر ، میدان زغال
 فروشان این تابلو جلوه میکند :
 تعمیر گاه دو چرخه سازی
 جوانان میوه فروش شاهوار
 تعمیر کفش قبول میشود !!

یکی از مستشرقین معروف
 این ستون ! تابلو زیر را از یک
 پارچه فروشی واقع در سراه احمدی
 دید زده است :
 شرکت ابو الفضل بامنوچهر !؟

این تابلو هم بالای دفتر
 کاراژی واقع در دروازه شاه عبد
 العظیم زندگی میکند !
 « قم مسافرین محترم کرمان
 شاه آسایش خود را با مشهد
 اتوبوسهای مرسدس بنز کاظمین
 تأمین و ما را تشویق فرمائید !! »

یکی از تابلوسو کجا که هر
 چی تابلومفرسته قیجایی میره تو
 سبد ! این تابلو را بعنوان آخرین
 « تک خال ! » از خیابان ناصر خسرو
 کوچی باغچه علیجان کش رفته و
 فرستاده :

گر مابه زهرا خانم !
 چون این ستون دیگه جا
 نداره ! این تابلورا بعنوان (پا -
 رکابی) از خیابان فردوسی شیراز
 سوار میکنیم و میزنیم بچاک !
 با زبان خوش تقاضای نسبه
 بفرمائید !!

تابلو نویسیهای این هفته : اعتمادی
 راننده بی دست - علی حشمتی - یوسف
 روشن - جمشید ن

تابلو نویسیهای این هفته : اعتمادی
 راننده بی دست - علی حشمتی - یوسف
 روشن - جمشید ن

تابلو نویسیهای این هفته : اعتمادی
 راننده بی دست - علی حشمتی - یوسف
 روشن - جمشید ن

تابلو نویسیهای این هفته : اعتمادی
 راننده بی دست - علی حشمتی - یوسف
 روشن - جمشید ن

تابلو نویسیهای این هفته : اعتمادی
 راننده بی دست - علی حشمتی - یوسف
 روشن - جمشید ن

تابلو نویسیهای این هفته : اعتمادی
 راننده بی دست - علی حشمتی - یوسف
 روشن - جمشید ن

تابلو نویسیهای این هفته : اعتمادی
 راننده بی دست - علی حشمتی - یوسف
 روشن - جمشید ن

تابلو نویسیهای این هفته : اعتمادی
 راننده بی دست - علی حشمتی - یوسف
 روشن - جمشید ن

هو الباقی

هذا کتاب مستطاب « جوامع المکافات » یارساله



خلاصه ای از گذشته

علیمحمد خان کارمند اداره اوقاف قوچان با هزار دردسر
 خود را بتهران منتقل کرده و حالا گیر «متأجری» افتاده و چیزهای
 ندیده نشنفته اش را دارد برای شما تعریف میکند به اداره
 رفته که خودش را معرفی کند و در اداره با جواب سر بلائی رئیس
 مواجه میشود و حالا بطرف منزل میزود

۲۵ - کناسی !

کردم افکار خویش را سرهم
 چیست تکلیف و روی بر که کنم
 حامی و میخو سرشناسی هست
 کندم در مقام خود تثبیت
 فرش مرغوب و بی بدل دارم
 بیرم درب خانه آن مرد
 تا که با یآوری و « همت » او
 دست یابم به نان و آب رئیس !
 آسی پاسی و دست تنهایم
 جوهری در توی دوامت نیست !
 جز مجیز مرادف المخرج !
 رسم دونیا یکی و مادونی ،
 چیست تکلیف من کنون تو بگو ؟
 آمدم سوی خانه القسه

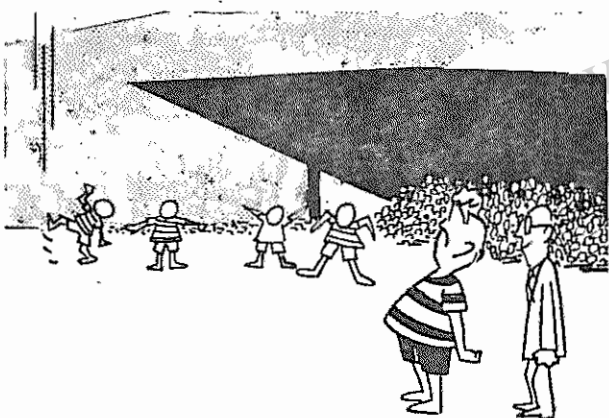
بعد از این فکر درهم و برهم
 که کنون من کجا روم چه کنم
 نه در اینجا مرا شناسی هست
 تا که بایک تکان « کارت ویزیت »
 نه توی چنته پول و پل دارم
 تا که آنرا به اسم « ره آورد »
 نه زدم خوشگل است و خوش ابرو
 نرم سازم دل جناب رئیس
 منکه فاقد از این مزایایم
 منکه چیزی توی بساطم نیست
 منکه جز چشم هیزو کردن کج
 جز عبارات خشک « قانونی » ،
 چیز دیگر نکردم اصلا بو
 لاجرم بادلی پر از غصه

بشت پیشانی از غضب چین چین
 یکمعدد « لا اله الا الله »
 چندتا آم سرد و طولانی
 - این منم ، بندهام ، بله بنده !
 واقعا برج زهر مارم من
 فرض فرما یزید بی کم و کس
 میشود روی بچه ها خالی
 میزنم ، سفره میکنم از پشت
 میخورد بی هوا دوسیلی خام !
 ضرب شستی چشیده از بابا
 روی درگاه و پله وارفته
 بان خیر ! ای جناب رئیس !
 زدو خورد و مرافه ! ودعوا
 صاحب خانه سلیطه رسید !
 شانه برشانه ، سایه برسایه
 روبمن کرد و گفت بی خنده
 آن از آن عیب و نقص و احوالات !
 « بالا » وقت ورود نگفتن تو !
 چی چی توی خلا چپوندی ، خره !؟
 شرف خانه مرا بردی !
 جسم از جا چو گربه زخمی !
 مگه راه طولی هات شده کم
 مقصد و روی حرف تو با کیست ؟
 خنده ای کرد و گفت با طعنه :
 طفل معصوم - خیر اموات !
 هر چه آمد جلو فرو بردن
 قالب و کیب چاه ولوله شود !
 از فضا بوی گند می آید !
 درد سرهای پشت هم دارد
 رخ ندادست این چنین اشکال
 رخ ندادست اندر این منزل
 سر زد از چاه ما نخستین بار
 من و همسایه هام سرتاسر
 این گل ! از تحفه بهار تو است
 تا نخورده - بساط تو بر هم
 از خیابان صدا بکن عمله
 بر طرف عیب و نقاش چاهک کن !

خسته و مانده و عبوس و غمین
 پشت هر یک تنفس کوتاه
 فرق و لعنت و رجز خوانی
 - کیست این مرغ بال و پر کنده ؟
 از غضب مثل گرگ هارم من
 زانو اندر بغل چو بخت النصر
 عقده و قهره و بداحوالی
 اکبر بی گناه را با مشت
 اصغر آید جلو برای سلام
 باری ، هر یک بدون استثناء
 هر یک از گوشه ای فرا رفته
 هو که نعشت بیفته توی قمیص
 در همین کبر و دار و شور و نوا
 « از افق ناگهان سپیده دمید »
 در رکابش صفوف همسایه
 توی بهت و تعجب بنده
 : - اینکه از سر صدای اطفال
 آنهم از گشت و سیر رفتن تو !
 تازه اینها سر تو را بخوره
 چه بلائی سرش در آوردی
 با همان برزخی و بد اخمی
 گفتمش : هت ! یواشتر خانم
 چته ، منظور و قصد حرفت چیست
 در جوابم میان آن صحنه
 - آره ارواح جد و آبادت
 لقمه کله گربه ای خوردن
 موقع « تخلیه » گلوله شود
 بعدشم لوله بند می آید
 بعدشم خرج زیر و بم دارد
 چونکه در عرض بیست و چندین سال
 چونکه قبل از شما چنین مشکل
 چونکه بعد از ورود تو اینکار
 و هزاران دلایل دیگر
 شک نداریم کار کار تو است
 تا نرفته کلاهمان در هم
 فوری و با شتاب و با عجله
 خرج از کیسه مبارک کن

بقیه دارد

بقیه دارد



بدون شرح

ستون ورزشی

دو و میدانی

روزشنبه گذشته بنا به تصمیم
 قبلی فدراسیون ورزشی اداره
 چایارخونه سری اول از مسابقات
 دو و میدانی زیر نظر مدیر کل
 چایارخونه در انجمن ورزشی میدان
 سپه انجام گردید .
 شرکت کنندگان این مسابقه
 را تماماً پستی های کارگشته و
 قدیمی اداره چایارخونه تشکیل
 میدادند و فقط کسانی که حد
 اقل ده سال تمام در اداره مزبور
 کار کرده بودند میتوانستند در
 مسابقه شرکت کنند .
 مبدأ حرکت میدان سپه و
 مقصد کوچه پس کوچه های تهران
 تعیین شده بود . مسابقه بمیمنت و
 مبارکی نزدیکیهای غروب پایان
 یافت و آقای لاک پشت با فاصله
 سید و پنجاه متر از نفر دوم برنده
 مسابقه شناخته شدند .
مسابقه چائونندان
 با فرارسیدن پائیز و سرد شدن
 هوا شب گذشته برای چندمین بار
 مسابقه چائونندن بین یخچال منزل
 بنده باتله و زوزون حیاط بغل دستی
 انجام شد . در این مسابقه هر دو
 حریف شروع به ول دادن سرما
 کردند و قریب دو ساعت با یکدیگر
 مبارزه کردند ولی سرانجام یخچال
 ۲۱ فوت بنده که دید بهیچوجه
 بخش نمیگیرد شل و ادادو قریب
 نیم ساعتی هم با مردن مردن به
 مسابقه ادامه داد ولی عاقبت جناب
 تله و زوزون با پخش یک برنامه
 هنری و یک سری آگهی تجارته
 سرمای ده درجه زیر صفر را بطرف خان
 بنده سرازیر کرد و یخچال بیچاره
 سن از شدت سرما جابجا خشک شد



۲ تومان به ۱۰۰ هزار تومان

دو کلمه از قمر وزیر

قمر وزیر اصلی باشد زیر اطبق خیر دست اولی که همین پس پر پروزا دستان آمده قمر وزیر برای اینکه پای معلمین صاف و صادق را دوباره به باشگاه مهرگان بکشد با اسم اینکه دکتر هشترودی می خواهد برای شما صحبت کند معلمین را به باشگاه مهرگان میکشاند و بعد بکوه درست مثل قمر وزیر اصلی سرش را از لاک در آورده و تمام قد جلوشان ظاهر میشود و بدون اینکه بآنها مجال نفس کشیدن بدهد برایشان شروع میکند به نطق کردن! آخر سر هم میگوید دکتر هشترودی مریض بود نیومد!

این خبر را از آن جهت براتون نقل کردیم که بکوقت خیال نکنید کا کاتوفیق همینطور دیمی اسم روساشخاص میذاره - وس سلام

اگر جریان قمر وزیر را بیاد داشته باشید یکی از شاهکارهای آن مرحوم این بود که هر وقت میخواست سر امیر ارسلان مادر مرده را شیره بمالد سر راهش یا «دختر ماه طلعت» می گذاشت و یا خودش را بشکل مرغ و طاووس و پر زاده و چیزهای ظاهر الصلاح دیگر در می آورد و همچو که امیر ارسلان را دم تیرس خود میدید بقیافه حقیقی خود را نشان میداد و مادرش را برای هزارمین بار بغزایش مینشانید!

حالا هر چه خاک آن مرحوم است عمر قمر وزیر خودمان (یعنی آقای درفشش) باشد که از آن روزی که از طرف کا کاتوفیق به افتخار این اسم توفیق پیدا کرده سعی میکند که تاکتیک ها و طرز جنگ و گریزش هم عیناً شبیه

وزیر کشاورزی گفت: همه جای ایران را بغیر از کویر لوت از مالکان گرفته بین زارعین تقسیم خواهیم کرد. جراید

تقاضای تغییر نام

آقای مفتخور الملک ساکن فلوریدای آمریکا در ناحیه جنوبی دریای خزر دارای صدوپنجاه وسه پارچه آبادی هستند که بترتیب نام آنها علی آباد، حسین آباد، حسن آباد، تقی آباد، تقی آباد، فلان آباد، بهمان آباد والی آخرست ب موجب اظهار نامه شماره ۱۲۳۴۵۶۷۸۹ در تاریخ ۲۱/۹/۹۱ تقاضا کرده اند که نام کلیه دهکده های ایشان از تاریخ فوق به «کویر لوت» تبدیل گردد!

مراتب طبق تبصره ۱۲ از ماده ۸ آئین نامه قانون ثبت علائم تجاری و اختراعات و ابداعات و اکتشافات برای اطلاع عموم درج می گردد تا چنانچه اشخاصی خود را نسبت به نامگذاری فوق ذیحق میدانند اعتراضات خود را در عرض سی روز تنظیم کنند و بگذارند در کوزه آبش را بخورند.

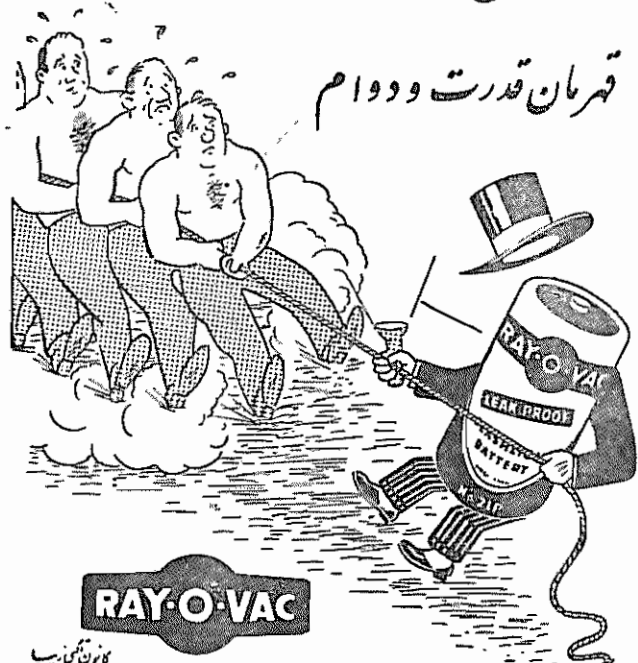
رئیس اداره تغییر نام دهها و آبادیها

م.پ.ی

ش-۱۵۶۲-۲

رمی. او. واک

قهرمان قدرت و دوام



باتریهای ۱/۴ و ۱/۲ ولتی رمی. او. واک دارای پوشش فلزی LEAK PROOF بوده و در اثر ماندن هرگز کهنه نمیشود هنگام خاموش بودن رادیو خود بخود شارژ میگردد.

باتریهای نچی رمی. او. واک برای سرنوع رادیو و چراغ قوه



گوینده - خوب این صد هزار تومن جایزه را ایشالا بچه مصرفی میخواهید برسانید؟



زبون درازی مردی
 آهنگهای غریب! ♣
 این نامه را یک آقای مهندسی
 پارسال فرستاده اند و در خواست
 جواب فوری کرده اند!
آقای روزنامه خنده دار
برادران توفیق!!

خواهشمندم طبق قانون
 مطبوعات! نامه زیر را در اولین
 شماره آن روزنامه بچاپ برسانید
 (شکایت زاده به مهندس: این
 قانون از مجلس شما گذشته؟!)
 پس از عرض سلام و احوالپرسی
 تراحضرت عباس به خورده بذارین
 تو کار این پسره! که عصرها
 برنامه «بهترین آهنگهای روز»
 را خراب میکند چون ما از دست
 تفسیر کردنش خیلی حرص
 میخوریم، مثلا در موقع تفسیر
 یکی از آهنگها شخصاً برای یکی
 از صفحات کف زدند! و درجای
 دیگر به دهن هم آواز خواندند
 آخر من نمی فهمم تو آن همه توفیقی
 یک ژیکول نیست که عصرها باین
 برنامه گوش کند؟ و دخل این
 نی نی مامانی بیمزه از خود راضی را
 بیاره؟ خواهش میکنم یک مشت
 دری وری باین عزیز پدرو مادر
 بکشد! خدا بچه ها تون را براتون
 نگهداره!

خوب مرحمت زیاده
 مهندس امیر - پ
جواب: - اولاً باید خدمت
 عرض کنم «میشمیزی!!» باین نامه
 نوشتنت! ثانیاً تادلت بخواد توی
 اداره مون ژیکول داریم، منتهی
 ژیکولهای ما نژادشون اصله! و
 سیماشون مثل شما قاطی نیست که
 بشینن و برنامه های کذائی رو گوش
 کنن ثالثاً برو عقب ببینم زبون دراز
 بعدی چی میگه!

کاب! بجای مهمل!!
 آقای شکایت زاده، اینجانبه
 بتول پ سلام عرض میکنم!
 آقا من خدمتکارم، دیروز
 رقم از بقالی سرمحل حاج مم بزید!
 بخرم یارو بقاله از بسکی هیز بود
 بمن عوض «حاجی» پودر «کاب!»
 داد! حالا سه چهار روزه که بچه ام
 مرتب «کف» بیرون میره! ثانیاً
 یه فکری بکنید، اولاً! وظیفه من
 این میون چیه؟

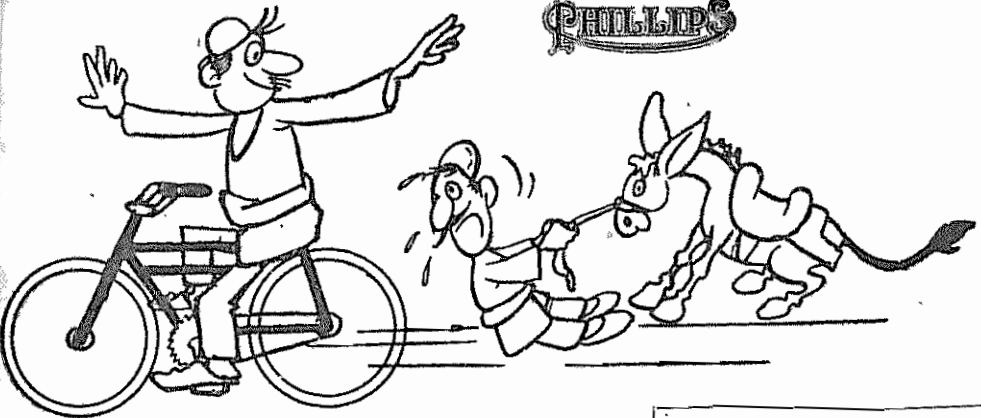
جواب: - ۱- جل الخالق!!
 ۲- آخه خواهر من اینکه
 دیگه پرسیدن نداره تا اونجا که
 من اطلاع دارم قیمت «کاب!» از
 حاج مم بزید! کسرون تره اکه
 میخوای مشغول ذمه یارو بقاله
 نیاشی همین الان چادرو بندازسرت
 و برقی بره تمه قیمتور کن به یارو
 و خودتواز زیردینش بکش بیرون
 و السلام.
 ۳- خدا هیچ تنابنده ای رو

سالن رقص

سالن رقص مادام لیلی -
 قرارداریان از محل سابق خود واقع
 در شمال شهر به نزدیکیهای جنوب
 منتقل شده و از این تاریخ تاروز
 پنجاه هزار سال برای ثبت نام
 کلیه علاقمندان محترم رقصهای
 شتری، خرکی، رقص کمر رقص
 این سرگروه؟ کی میگه گروه؟ و
 کسانیکه مایلند بهر سازی که
 کملین قوم برای آنها میزند،
 برقصند آماده است!

ضمناً به اطلاع داوطلبین
 کلاسهای «گربه رقصانی» و
 «خرسوبرقص آوردن» میرساند

که فعلاً علاقمندان این دو دسته
 گوش تا گوش سر کلاس نشسته اند
 و جای خالی برای پذیرفتن داوطلبین
 جدید وجود ندارد.



فیلیپس سوار به الاغی
 کفتم عموجون، الاغوبفروش
 یکمبلغ جزئی هم بکش روش
 چون من بخر و در آ، ز مشکل
 باحقتک این الاغه خوش باش
 از گاه وجوش خبر ندارم
 حالا تودراین بکش مکش باش
 «آسوده منم که خر ندارم»

تودهنی باید زد!

تکیه بر زندگی و شیرین سخنی باید زد
 طعنه بر اصل «حقوق مدنی» باید زد
 سخن زور و عبث را به خفا باید گفت
 حرف شیرین و ملس را علنی باید زد
 در بلوف شهره اکتاف جهان باید بود
 لاف طرح و عمل ناشدنی باید زد
 پی تحبیب و تعارف پوکری نرم و رقیق
 با فلان مفت خور پست و دنی باید زد
 «کامل» و «کنت» بجای لیک گهی نزد عوام
 پک به «گرفان» و «هما» ی وطنی باید زد
 بسر بنده نزیبید کلهسی غیرد سیلندر
 قید شاپو و کلاه لگنی باید زد!
 کار کوچک نبود در خور شخصیت ما
 حرص وجوش دوسه میلیون تو منی باید زد
 لطمه بر جسته رنجور و ضعیف فقرا
 بوسه بر قوزک اشخاص غنی باید زد
 دل و جرأت چو نباشد پی تنبیه عیال
 سیلی و چک به جواد وحسنی باید زد!
 زورمند است هر آنکو بودش جاه و مقام
 خنده بر قوت و زور بدنی باید زد
 مشت محکم به سر خیره سران باید کوفت
 به فضولان سمج تودهنی باید زد!

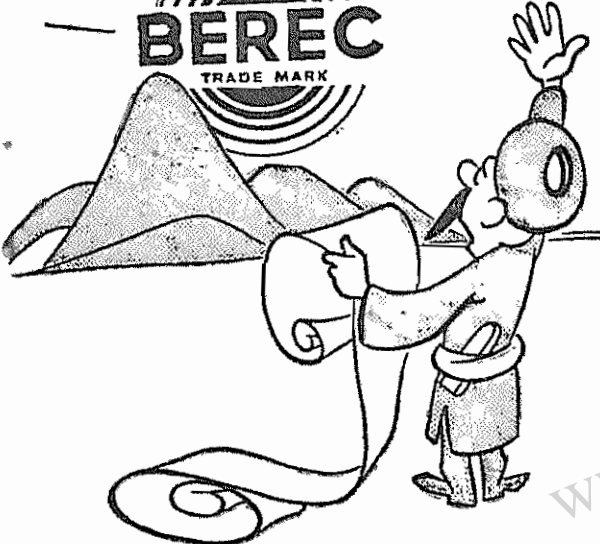
ستون اختراعات

بازهم خودمون

هیچکدم اینها با همه ادعاشون باین
 نرسیده که چند تا مقنی راوادارند
 که ته چاههای نفت را از همان مسجد
 سلیمان و آبادان آفتدر بکنند تا از
 آنور کره زمین سردر بیارند! ببینید
 اینکار گذشته از امر تسهیل در حمل
 و نقل چندتا خاصیت باور نکردنی
 دارد اولیش اینکه حضرات
 حسابالعمول میتوانند عنوان مترقی
 ترین کشور و دارنده بزرگترین توفل
 جهانی! را برای خودشان حفظ کنند
 دوماً با ایجاد این سوراخ میتوانند
 برای همیشه سرامنت بگذارند و
 بگویند ببینید! این سوراخ را ما
 محض گل روی شما احداث کردیم
 سومیش اینکه با ایجاد این سوراخ
 عظیم بنییلی از اسرار کائنات و طبقات
 دست نخورده زمین دست پیدا می-
 کنند وجه بسا که چیزهایی مهمتر
 از نفت هم گیرشان بیاد چهارمیش
 اینه که با ایجاد یک سوراخ سرتاسری
 کره زمین بشکل دانه تسبیح در
 میاد و عنداللزوم فوائد استراتژیکی
 هم پیدا میکنه، یعنی اگر جنگی

آمد وقتی خوب توش باریک
 میشه ماتش میره که چطور اروپائیا
 باین هوش و حواسشان صاحب اینهمه
 اختراع و اکتشاف شده اند مثلاً الان
 چندساله که بگورند میشونیم این
 بنده خداها برای حمل و نقل نفت
 متحمل کلی خسارت و مخارج کمر
 شکن و در دسرهای دیگه میشند تا
 جائیکه کشورهای دارای نفت هم
 دلشان بحال اینها سوخته و مخارج
 حمل و نقل را تا اطلاع ثانوی ابعبده
 خودشان گرفته اند ولی تا حالا عقل

شکایت زاده نکنه!
چند تذکره به آقایان
زبون درازها
 ۱- خبرهاییکه جنبه خصوصی
 نداشته باشد زودتر چاپ میشود.
 ۲- مختص بنویسید
 ۳- خوش خط بنویسید و زیر
 مطلبتان اسم و امضاء بگذارید و
 اگر نخواستید اسمتان چاپ شود
 تذکر بدهید.
 یا هو: شکایت زاده



باطری برك

این «برک» چیست که دنیارو چراغون میکنه؟
 نور بارون میکنه
 ظلمت و تیرگی رو، زایل و داغون میکنه
 نور بارون میکنه
 تابکی غرق شوی در لجن اندر شب تار
 جردهی کت، شلوار
 نور «باطری برك» آدمو حیرون میکنه
 نور بارون میکنه
 غم مخور گر که چراغ قوه تو کم نوره
 قوه هاش ناچوره
 چونکه «باطری برك» مشکلو آسون میکنه
 نور بارون میکنه

زدناشی
 سه نفر که اخیراً بانندی
 تشکیل داده وب تهدید بقتل از
 یک «تاجر کلبی» مطالبه صد
 هزار تومان پول کرده بودند
 دستگیر شدند.
زدناشی بکاهدان میزند.

یک خبر ورزشی
 بدنسال پیروزی
 دارائی بر «تورپیدو» در
 مسابقه فوتبال هفته قبل
 اینک مخبر ورزشی ما
 اطلاع میدهد که امسال
 بخت و اقبال به تیم دارائی
 رو کرده است زیرا در
 مسابقه هیجان انگیز «فوت
 ریال!» نیز تیم دارائی
 صدبره هیچ برتیم «حسن
 بقال» پیروز شده است!

در کسر بشه میشه یک سیم بکسل
 بسیار کلفت از آنسردنیا باین سردنیا
 دو اندود گوشه این سیمهارا بکرات
 دیگه کره زد و باین وسیله از داغون
 شدن و خارج شدن از مدار کره
 زمین جلو گیری کرد و همچنین
 موقعیکه بکرات دیگر دست پیدا
 کردند میتوانند این کره را هم
 مثل خرما خردک بنخ کشیده و در
 موقع لزوم یکجا بیاعند و یا مثل
 یویو در مواقع بیکاری با آن بازی
 کنند و بالاخره پنجمیش و مهمترین
 خاصیتش اینه که اگه مطابق معمول
 همه جا ادعا کردند که ما «ماتحت دنیا
 راهپاره کرده ایم» قسماش راست و
 عین حقیقت است.
 (البته حق چاپ و تقلید و طبع
 و نشر و فروش کیلویی و غیره این
 اختراع مخصوص کا کاتوفیق است و
 حضرات موقعی میتوانند از این
 اختراع استفاده کنند که سبیل کا کا
 را چرب کرده باشند)



بمناسبت نزد یک شدن زمستون پنجگی ما یک دونه منقل تروتمیزرا باقسط دو سه ساهه خریداری میکنید !!

تهران آقای علی اکبر عباسی
اولیای امور فقط بیک علت دبیرستان دکتر خانعلی را منحل کردند و آنهم بدینجهت که فکر کردند با دایر بودن آن دبیرستان همه ساله از آنجا هم مقداری دیپلمه صادر خواهد شد لذا برای جلوگیری از افزایش روز افزون بیکارها آن دبیرستان را منحل نمودند !

اهواز - آقای حمید ک
چون مادستگاه های لازم را نداریم ینگه دنیائیا نعمتان را میبرند و وبادستگاه ها و ماشینهای مخصوصی که دارند آنرا تقطیر میکنند و پس از یک سلسله فعل و انفعالات شیمیائی و فیزیکی (!) از آنها آدامس و بادکنک میسازند و تحولمان میدهند !

تهران - آقای محمد راوی
اگر ایندفعه (۰۸) را گرفتید و نمره عوضی بشما داد هیچ دلخور نشوید وخیلی مؤدبانه گوشی راس جایش بگذارید و از تلفن کردن منصرف شوید (ملاحظه میفرمائید که مشکلات را بچه آسانی میتوان از میان برد!)

شیراز - بانو ستاره صبائی
هیچ انتظار نداشتم برای یک مطلب جزئی و پیش پا افتاده از حقیر راهنمایی بخواهید ، خانم عزیز اینکه دیگه غصه و درد سر ندارم خوب ، بودجه تان تقاضا نمیکند خا که ذغال بخیرید در عوض بروید زغال بخیرید و سر فرصت بنشینید و بیکوبید و تبدیل بخا که نمائید !

گرمانشاه - آقای مجتبی سعیدی - بطوریکه بنده اطلاع دارم فرشته آزادی مدتی است روغن نباتی خورده !!
تهران - آقای م - (کارمند دولت) - اگر ایندفعه آقا زاده سرکار از شما پرتقال خواست بجای اینکه باو سیلی بزنید فوراً کتاب جغرافی را بردارید و نقشه پرتقال را نشان بدهید و بگوئید اینهم پرتقال ، دیگه چه مرگته !!

تهران - آقای حسین نامدار
اگر میخواهید ساعتان تند تند کار نکنند و جلونروذ از یکی از دستگی های چاپارخونه خواهش کنید یک روز آنرا بدستش ببندد بنده قول شرف میدهم که نتیجه صد درصد رضایتبخش بگیرید !

تهران - آقای رضا فرخی
بله خانمهای ماشین نویس واقماً قدرت دارند چون آنها روزی پنج شش ساعت «اضافه کاری» (!) می کنند در حالیکه دیپلمه های ما روزی یک ساعت کار هم گیرشان نمیاید !!

مدیر عامل سازمان برنامه گفت : «مانسکر اشتباهات گذشته نیستیم» جراید

« اشتباه »

اشتباه ای اشتباه اشتباه ای اشتباه
زیر اسم تو شود فسق و فجور
هر که آمد بر سر کاری جدید
آنکه قبل از من بر این مسند نشست
سعی من نیست تا من بعد از این !!
چونکه او هم رفت از پیش کنار
الغرض در زیر بار اشتباه
پشت ما خم شد خداوند پناه!

اخراج گشتمیز خانم!

بدنبال کشفیات ناچیز و بی اهمیتی که از چند سال قبل با نظرف در زمینه اتم و توابع ، درممالک راقیه صورت گرفته و میگیرد هفته گذشته کا کانیز به کشف عظیم و شوگرفی نائل آمد و آن اینکه فهمید زن واقعا آخ است و بداست لذا بافاصله پیشنهاد کرد که گشتمیز خانم از هیئت تحریریه توفیق اخراج شود و پیشنهاد ایشان نیز فوراً بموقع اجراء گذاشته شد!

باید دانست که این تیرگی شدید مربوط بر روابط روزانه کا کا و گشتمیز خانم است و روابط غیر روزانه این دو کمافی السابق حسنه میباشد .

« بیماری فلج اطفال شیوع پیدا کرده »



- کا کا هم بچه شده !!

اعلام خطر به قصابها

بموجب نرخی که شهرتاری برای مدت چهارماه تعیین کرده اکنون بهای گوشت گوسفند مخلوط هر کیلوشت و هشت ریال میباشد ولی بدون شك قصابها کمافی السابق بزرگواری فرموده وبدون توجه به نرخ جدید ، گوشت گوسفندرا بصورت حراج (!) کیلوئی هفتاد و پنج ریال خواهند فروخت (!) از اینرو بخش نریخت توفیق بعنوان اعلام خطر به قصابها گوشزد میکند که شهرتاری بیدی نیست که از این بادها بلرزد چون هر چه فروشنده ها قیمت گوشت را بالا ببرند اوهم « نرخ رسمی » را بالا میرود و بدین ترتیب مانع از پیدا شدن فاصله بین نرخ رسمی و نرخ دلخواه میگردد کما اینکه سالهای گذشته هم همین کار را کرد تا بالاخره موفق شد نرخ گوشت را از سر و دوریال به شصت و هشت ریال برساند .

بهر حال ما اعلام خطر خودمان را کردیم حال خود دانید و شهرتاری .



۳- « کتاب مستطاب جفر اقیاء »

اوضاع اقتصادی

قسمت اول - تجارت - پایای پیشرفتهای کاغذ پراکتی که در زمینه کشاورزی و صنعت وسایر زمینه جات !! نصیب ما شده تجارت ما هم ترقی کرده است ! مخصوصاً با اثر کسبونی که آن یارو! بازار زد دیگر کار تجارت ما نورعلی کجوراست ! منتها چون آمبول را زیاد در رگ بازار فرو کرده بود بجای اینکه از این تزریق صددرد نتیجه حاصل شود نودو نه درصد نتیجه بدست آمد که به خورده اوضاع را دراماتیگ کرد !

انواع تجارت

۱- تجارت بسته - این نوع تجارت مخصوص ناحیه بخصوص ومعنی است ونواحی دیگر از مزایای قانونی وغیر قانونی! آن بهره مند نمیشوند - تاریخ نشان میدهد که تجارت بسته فقط در قدیم وجود داشته است ، ولی عدهای بادلایل رمزی ثابت میکنند که فعلا هم وجود دارد ! بعنوان مثال از انتخابات نام میبرند و در جواب آن عده که میگویند انتخابات تجارت نیست ! دلایلی اقامه میکنند که ذیلاً بشرح آن مبادرت میشود :

الف - انتخابات تجارت است! - میدانیم که در تجارت از نرخ صحبت میشود - در انتخابات هم وقتیکه نرخ هر شناسنامه ۲ تا ده تومان ونرخ هر اعتبار نامه ۲۰۰ تا ۵۰۰ هزار تومان باشد چگونه میتوان بین انتخابات و تجارت فرق گذاشت ؟

ب - در تجارت پول وسیله مبادله است - در انتخابات اگر چه پول وسیله مبادله نیست ! ولی وسیله موفقیت است (۱)

ج - در تجارت دلایل بازی وجود دارد - یعنی چه ؟ مثلاً شما خیال میکنید در انتخابات دلالو کارچاق کن !! وجود ندارد که با چشمهای دیده ! خود اینطور زل زل بمن نگاه میکنید ؟

۲- تجارت باز - معنای تجارت باز اینست که خارجیها بتوانند از مواد اولیه داخلی استفاده بکنند وما از مواد ساخته شده آنها، این سیستم تجارت در ایران پیشرفت زیادی کرده است چنانکه بنگه - دنیائیا از ما نفت میبرند (۱) و ما هم از آنها باد کنک و آدامس میخریم! تجارت پایای هم که میگویند همین است .

د - حمل و نقل - حمل و نقل در ایران برخلاف سابق وضع آبرومندتری پیدا کرده است بطوریکه میتوان گفت مادر زمینه حمل ونقل از تمام کشورهای جهان پیش افتاده ایم برای اینکه حرف مارا باور کنید کافی است روزگاری را یاد بیاورید که تمام چیزها حتی صندوقهای انتخابات و دسته سپوران در کشور ما با ماشین حمل میشد وبعبارت دیگر ماشینیم حتی در انتخابات کشور ما از سالها پیش جائی برای خود باز کرده در حالیکه هنوز ملت فرانسه که با اصطلاح خودشان خیلی متمدن هم تشریف دارند باید در موقع انتخابات پیاده بپای صندوق بروند و رأی بدهند !

از موارد دیگر حمل و نقل که بیست وجهار ساعت در حال توسعه می باشد استفاده از « کشتی های نفت کش » است که البته وسد البته اطلاعات بنده در این مورد بسیار قدیمی و ناقص است و شما اگر جدا آدم فضولی هستید !! بهتر است برای کسب اطلاعات بیشتر به شرکت میلی نفت رجوع فرمائید (!!)

حاشیه : از انواع دیگر حمل و نقل وانتقال چکهای تضمین شده واسکناسهای صدتومانی جدید الاتشار به بانکهای سوئیس است که بحث درباره آن از عهده ما خارج است . « گردن شکسته فومنی »

برای خواندن این مطلب باید بصف بایستید

ایشکار شرکت زائده !

بالاخره شرکت زائده بعد از سالها گوش به کری زدن ولای سیلی در کردن به یکی از صدها آرزو و خواهش های مسافرین مادر مرده جامه عمل پوشاند وبانگداشتن صندلی در ایستگاهها بطور عملی اعتراف کرد که « مرده از بسکه فزون است کفن نتوان کرد » حالا از آنجائیکه مطابق وصیت ناپلئون : وقتی طرف عقب می نشیند آدم باید سعی کند تا دو قدم پیش برود ما هم برای اینکه باین وصیت عمل کرده باشیم رویمان را زیاد کرده ومصرأ از مقامات زائده ! درخواست میکنیم که در هر دستگامی پنج شش دست تختخواب ولحاف دسک هم برای رعایت حال آنها بیکه از نصف شب برای گرفتن نوبت در ایستگاهها بیتوته میکنند بگذارند تا لاقبل نلت اشکال کار را بر طرف کرده باشند .



خانمهای عزیز! . . .
اگر مرد غربیه ای جلوشما شاپوی خود را برداشت زیاد بخودتان امیدوار نباشید، حتماً قصد خاراندن سرش را دارد نه احترام گذاشتن بشمارا!!
انتباه: کسیکه کارش کثفت کردن زنیاست!

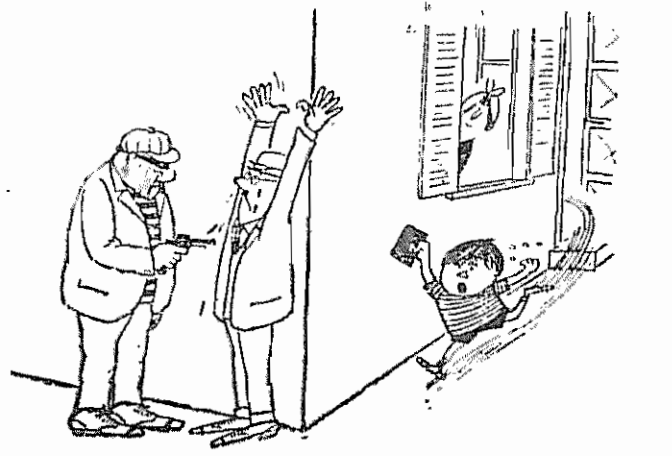
علت خودکشی!
☆ نیمه شب یکی از شبها، در کناره خلوت رود کارون دومرد بهم برخوردند هر کدامشان طناب کلفت و سنگ بزرگی در دست داشتند و فهمیدند که هر دو نفر برای خود کشتی با نجا آمده اند. بعد از چند لحظه اولی گفت:
- من اگر این کار را میکنم برای اینست که زخم قهر کرده و از منزل رفته است.
دومی سری تکان داد و بالحن تفکر آمیزی گفت:
- ... ومن برای اینست که زخم آشتی کرده و بمنزل برگشته است!!

توفته قلقلی
☆ اگر کلاه گیس وجود نداشت، مده بول برایشی، بین اغلب خانمها رواج پیدا میکرد!
☆ از میزان حسادت خانمها همین بس که حتی در عهد روغن نباتی هم حاضر نیستند خدیجه - سلطان و آقارا برای مدت یک ثانیه تنها بگذارند؟
ک - پلی

نقل مکان !!
زن - خوب دیگه باید بریم ...
میزبان کلافه شده - چرا اینقدر زود تشریف میبرید؟
زن - نه! مجبورم باید بریم - اما با اینکه خیلی زود میرم بهم خیلی خوش گذشت چون وقتی اومدم سرم خیلی درد میکرد اما حال درد سرم بکلی از بین رفته!
میزبان - نه قربون کجا از بین رفته، اومده اینجا تو کله بنده!!

وکیل مجلس!
گفت: آن آقا را می بینی؟ یک وقتی وکیل مجلس بود.
گفتم: قیافه اش که بنظرم آشنایست، اسمش را بگو.
گفت: اسمش «حینعلی» خان قمیز آبادی است.
گفتم: اسمش هم بگو شم نخورده ... در کدام دوره وکیل بوده!
گفت: در دوره فترت!

نقص جزئی
از حق نگذریم از وقتی که آقای «پنجم شما» مدیر عامل شرکت زائد، شروع بکار کرده اند علاوه بر اصلاحات عمیق و کت و کلفتی که انشاءالله بیاری خدا، بعداً انجام خواهد گرفت، اصلاحات مهم دیگری نیز در شرکت زائد انجام گرفته که برای نمونه خدمتتان عرض میکنم: یک قلم جزئی و بی اهمیت آن همین گذاشتن صندلی راحتی در ایستگاه های اتوبوس است. ملاحظه میفرمائید که این کار خودش یکی از اصلاحات عمیق بشمار میرود چون بالاخره یک مسافر هر چه هم فلچماق باشد نمی تواند بیش از یک صبح تا ظهر توی صف اتوبوس یک لنگه پا بایستد و بناچار یا جل و پلاستر را پهن می کند روی زمین و همانجا اطراق می کند یا اگر اتفاقاً آدم مال اندیشی باشد بلیط را در جوی آب می اندازد و پای پیاده بدنبال کارش میرود ولی وقتی صندلی حاضر باشد بمحض اینکه احساس خستگی کرد روی آن ولو می زند.
فقط این اقدام شرکت یک نقص جزئی دارد که البته قابل رفع و رجوع است و آن فقدان تخت خواب جهت مسافری عادی و زایشگاه برای مسافرین حامله است که امیدواریم آقا شجاع باین نکته حیاتی هم توجه بفرمایند و هر چه زودترین نقص جزئی هم از ایستگاه های اتوبوس رفع شود.



بچه - بابا! بابا! بیا، کیفیت جامونده!

بموجب طرح تازه، در گودهای جنوب شهر دریاچه و جنگل مصنوعی ساخته میشود
«جراید»
راضی بزحمت شما نیستیم!
ایکه گفتمی بزور طرح جدید گود های جنوب تهران را عوض خانه خشتی لب گود بشنو از بنده و مکش زحمت چو نکه این گودها خودش سر خود در زمستان بود چو دریاچه در تموز است جنگل مولا!



- خوب پسر، بزرگ شدی میخوای چیکاره بشی؟
- هر کاره بشم مهم نیست، فقط روز نامه نویس نخواهم شد!

وزیر راه با هواپیما به بانکوک رفت
جراید
امان از جاده های خراب
گفتم - شنیده ام که جناب وزیر راه از راه آسمان سوی بانکوک سفر نمود.
گفتم - بله دلیلش اینست که زمین یک راه خوب و سالم و بی دردسر نبود

اخطار اکید!
یک خبر یواشکی از سوزمان شرنامه حاکیست که مسئولین امور و کله گنه های سوزمون تصمیم گرفته اند بخلاف سنت معمول در اجرای برنامه سوم از وجود مهندسین ایرانی هم استفاده کنند و آنها را لای مشاورین بنگهدنیائی که برای کارهای بزرگی از قبیل سر عملگی، ماشین های کتی و غیره استخدام شده اند برزنند.

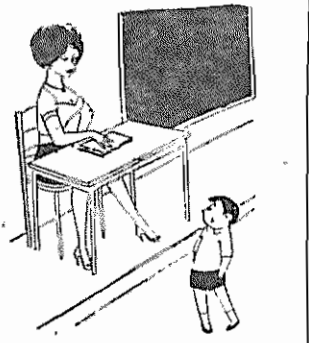
اعضاء هیئت نظارت بر برنامه سوم روزنامه فکاهی توفیق که در این جور کارها خیلی خیره تر از مرغ - داران سوزمان شرنامه هستند بدینوسیله اعلام می کنند که تا حالا هر چه کردید ما چیزی نگفتیم اما از این بیعت با توجه به اینکه اصلاحات هم شروع شده و هر کار خلافی جرم دارد، اگر بخواید دست از پا خطا کنید و یک مشت آدم حسابی را در این مملکت غریب از نان خوردن بیاندازید، هر چه دیدید از چشم خودتان دیدید آخر خدارا خوش نمی آید یک مشت آدم بیچاره! را که به امید یک لقمه نان! از پشت کوه بلند شده اند آمده اند اینجا نامحرومشان! کنید و دست خالی بفرستید ولایت خودشان.



حقیقه سر یاز!
رفت در جنگ جهانی پس تازه جوانی بی سربازی و جانبازی و پوشید بتن رخت سپاهیگیری و آدم رزم آور و جنگی شد و آماده خدمت به وطن گشت و چو شنید بر آنکه که او را بفرستند سوی جنگ در خانه معشوقه خود رفت و بیوسید سر و صورت او را پی تودیع، چو آن دختر فتانه بدید آنکه کنون نامزد او عازم جنگ است، کمی اشک فرو ریخت به رخساره و اندوه و غم خویش نشان داد و بدان عاشق دلسوخته پیمان وفا بست که هرگز نشود یار کسی دیگر و با کس نکند شوهر و تا موقع باز آمدن نامزدش از جنگ، کند صبر به خانه.

آن جوان رفت سوی جبهه پی جنگ و پس از مدت یک ماه بناگاه یکی نامه بیامد ز برایش که بدان پاکت سر بسته نظر کرد و بدید آنکه بود نامه معشوقش و گردید بسی خرم و خوشحال در آغاز ولی کرد درش باز و بدید آنکه بدویار جفا کار نوشته است: «مر این جای پس از رفتن تو عاشق یک مرد جوان دکری گشتم و خواهم ک زن او بشوم. لاجرم این نام نویسم بتو تا آنکه ز باطل شدی نامزدی ما خبرت سازم و این نیز بگویم که دگر ماندن عکس را من پیش تو زشت است و اگر عکس مرا پس بدی کار بجائی است از این روی بکن عکس مرا زود روانه. نوجوان سخت از این کاغذ جانکا

و دل ازاری آن ماه غمین گشت و به آن شد که زند حقه خوبی که دختر بیعاطفه را سخت بسوزاند ز چرش بدهد زین جبهه آورد بک عکس چهل دختر زیبا و پریچهر و عکس رخ معشوقه خود نیز میا همه جاداد و فرستاد به پیش وی بنوشت که: «معشوقه من یک ده ستن نیست، زیاد است و مرا حافظ اینقدر نمانده است که رخساره اسم همه را خوب بخاطر بسپارم چون دانم تو کدامین بکشتی، بب این نیست دگر چاره که عکسها را باز فرستم ببرت، خود همه بنگر و بردار کنون عکس خود را زمیانه!»
هدیه میر



خانم معلم - چرا نگاه میکنم جواب بده - دارم فکر میکنم!

هیچی نگفت!

مادر- وقتی بابات از نردبان افتادچی گفت ؟
 پسر- حرفهای بد بدشو بگم ؟
 مادر- نه ، بداشو تعریف نکن بقیه شو بگو
 پسر- پس بابام هیچی نگفت!؟

چشمهای تیز بین !!

کامی کوچولو- خواهرم باید توتاریکی چشمش خوب ببیند مادر- چطور مگه ؟
 کامی کوچولو - آخه دیشب که بر قبا خاموش شد خواهرم به حسین آقا پسر همسایه میگفت که « چرا ریشاتو نتر اشیدی »!

لولهنک گمشده یکنفر هنرمند!

روز یکشنبه ۲۷ آبانماه در ساعت بین نه و یازده بعد از ظهر لولهنک مسی مستعملی متعلق به حاجی مرتضی که تمام عمر خود را در راه فرا گرفتن اصول طهارت صرف کرده در حوالی مسجد شاه مفقود شده است . نظر بعلاقه و دلبستگی زیاد و انس و الفت مخصوصی که نامبرده از اوان طفولیت به این لولهنک داشته ، در این چندروز بسیار پریشان احوال و دماغ بوده است لذا از کسی که این لولهنک را جهت رفع حاجت کشف نموده تمنای - شود که از روی انسان دوستی و خدمت به یک هممنوع محبت کند و وسیله فوق الذکر را به نشانی حاجی بنده خدا یا وسیله تلفن شماره ۳۹۶۷۳ به صاحبش برساند و پاداش دریافت دارد .
 برپدرشون صلوات که موجب نراحتی مردم میشوند .

عجایب هفتگانه دنیای جدید !!

۱- توضیح - عجایب هفتگانه دنیای جدید را که شهرت و معروفیت عجایب هفتگانه دنیای قدیم را تحت الشعاع قرار داده و کلا در يك موزه بزرگ بین المللی (موزه گوداختر کورا) جمع آوری شده بشریب کشف و ضبط برای تان آفتابی میکنیم
۱- موشك لهو نورده شده!
 این موشك اولین موشکی است که توسط ینگه دنیائیا بهوا بر تاپ شد و برخلاف انتظار! توی دریا نیتاد - عده ای کار شناس سات و مبهوت مدت بیست روز بربر تو کوچو بازار! دنبال این بابا گشتند تا بالاخره آنرا در حالیکه امضا افتاده بود ته دره پیدا کردند این موشك درب و داغون شده فعلا در موزه عجایب هفتگانه جدید پسر میبرد!

۲- رأی راس راسکی!
 در تباستان ۱۳۳۹ واقعه عجیبی در یکی از بخشهای انتخاباتی کشور گل و بلبل رخ داد که از جهت تماشائی بود - در این نخته از فیلم وقتی متمدن امحلی یخواستند آراء گرفته شده را ای سیاه بازی بشمارند یکمرتبه توجه میشوند ، .. اهه ! ... يك ای هست که بامداد نوشته شده! یون ته ام آراء را خود آنها و دستها یشان با خود نویس نوشته دند !! شروع بتحقیق کردند و راز پسر و جو معلوم شد آن رأی سراسکی! است لذا آنرا بعنوان کی از عجایب هفتگانه عالم جدید کچ غالب گیری کردند و فرستادند زه تا بعداً کلك رأی دهنده اش بکنند !!

۳- معامله عجیب !!
 در یکی از غرفه های آخر زه شخص خیکی و شکم گنده ای ار دارد که مرتب نق میزند!! ن شخص در سال پیش موفق شده يك فقره معامله با سود ۲ ریال بازار ارسی دوزها انجام دهد و رشکستکی نجات پیدا کند این م پشمالو! موجب افتخار همه آریه است!

۴- يك خانه ساخته شده!
 چهارمین چیز عجیب از عجایب هه خانه ساخته شده ایست که از ف شیر و خورشید ایران برای لندگان ساخته شده این خانه بعداً سرفرصت باسلام و صلوات نش موزه تا عده ای لغز خون ن پولها پاتیل شده!

۵- روغن نباتی!
 از عجایب هفتگانه جدید که ی هم رعب آور است! پیر مرد روغن نباتی خور که دارای دوتا بچه میباشد- قسمت از موزه که بسیار هم سی است! پیر ارسال در بین بق تماشا کنندگان برنده جایزه

Diva



مادر - تماشا کردی دخترم ؟ ... یگرا ه تملط پیدا کردن بر شوهر اینه ، راه دیگرش هم استفاده از لوازم آرایش کاری دیوا

آجیل گرم کیهان

خدایا قسمت کن بعد بوقی بدانجا چون رسیدم شاد و خندان خریداری کنم قطاب و پشمک خرم يك جعبه از آجیل گرمش هفتش ده جعبه از آب نباتش بهو با خود نگوئی جسته جسته نه جانم ، کم نشوتوی شلوغی بخس آجیل و شیرینی کیهان اگر در وقت خوردن کیف بردی بگور حمت باون شیرینی که خوردی!

برم من تا چهار راه حقوقی روم در خدمت آجیل کیهان کهی لف لف بیلم گاه تک! دوجعبه از گز و سوهان نرمش ز کیک و باقلوا و خامه جاتش که این شاعر چقدر اشکم پرسته! بررو اول چهار راه حقوقی اگر دیدی که ممتازم در ایران



زن - چرا وحشت کردی؟ خانم پرستار بچه را با صابون گلنار شسته که اینچور سفید شده .

لرزونك

میگویند «حسنى بكم تب نمى وقت و قتی میرفت ، جمعه میرفت» حالا عیناً شده حکایت اداره قارقارکوخونه ! چندین و چند سال بود که محض رضای خدا يك تلفن عمومی هم پیدا نمیشد که اگر آدم احتیاج به تلفن پیدا کرد يك دوزاری دستش نگیرد دم این عطاری و آن معاملات ملکی ندود و باغ و التماس يك تلفن بی قابلیت نزد. تا این شد که هفت هشت ماه پیش مسئولین اداره قارقارکوخانه بالاخره عقلمایشان را سر هم کرده و تصمیم گرفتند مانند کشور های متمدن در نقاط مختلف شهر تلفن های عمومی نصب کنند .

ما آدمهای خوش باور هم گفتیم الحمدلله صد هزار مرتبه شکر افلا این يك مشکل حل شد . اما چشمتان روز بد نبیند . تلفنها يك چند روزی که خوب کار کردند یکمرتبه سراساز کاری را برداشتند و ربا کردند به چوب لای چرخ مردم کردن !

کاکا توفیق قسم میخورد که همین پربروزها نزدیک عصر رفته بودم طرفهای بازار دنبال يك نزدی ، یکمرتبه یادم افتاد که باید صبح همانروز موضوع مهمی را به برو- بچه ها گفته باشم و یاد رفته . تصمیم گرفتم از همانجا تلفنی موضوع را حالی بچه ها کنم ، داخل اطاقك تلفن شدم ابتدا يك دوزاری انداختم لای درزش و بعد شماره دفتر را گرفتم بعد از پنج شش دقیقه ای گوشی را برداشتند گفت : الو ، اونجا دفتر روزنامه توفیقه !؟

از آنطرف گوشی جواب آمد : الووزهرمار ، اینجاسوزمون شرنامه است مگه نمیدونی آقای مدیر کل کمیسیون دارن که بیخودی مزاحشون میشی!؟

کاکا توفیق میگفت پس از اینکه سه چهارتا تلفن دیگر گرفتم و همه عوضی بود با یکری تمام گوشی را به هیچ تلفن آویزان کردم و باطافك بعدی که دوست قدم پائین تر بود رفتم و آنجا هم قید يك دوزاری دیگر را زدم ، شماره تلفن دفتر را گرفتم و مدت يك ربع گوشی بدست يك - لنگه پا ایستادم و هی داددم الو... الو ولی هیچکس بدادم نرسید تازه فهمیدیم که یکی از سیمهای تلفن قطع شده و صدای مرا بطرف نمی - رساند ، معلوم شد بیخودی نیست که کاسبهای محل مرا با انگشت نشان میدهند و کرمی خندند ! پیش خودم گفتم تاسه نشه بازی نشه باید بروم سراغ اطاقك سومی ، يك دوزاری تمیز حاضر کردم و بطرف اطاقك سومی راه افتادم اما همینکه دست بدم گوشی را بردارم انگاری یکی محکم زد زیر دستم و آنرا پرتاب کرد پیش خودم گفتم خدا یا نکند من جنی شده باشم دو مرتبه با ترس و لرز دستم را جلو بردم ولی این مرتبه تلفن مثل سریشم دستم را چسبید و شروع کرد مرا

مثل حلاجها تکان دادن . اول کمی زور ورزی کردم شاید دست از سرم بر دارد دیدم خیر ول کن معامله نیست ! یکمرتبه عصبانی شدم و گفتم : - ول کن ! چون من ول کن مرگ من ول کن بیا این دوزاری رو بگیر و ول کن ، د - بتومیگم ول کن ول کن دیگه ، آخه من که با تو دعوا ندارم .. ولی آقا مگه این حرفها بگوش فرمیرفت ؟ همینطور مرا چسبیده بود و تکان تکان میداد . آنقدر تکان داد که يك لیوان دوغی که ظهری سر ناهار خورده بودم توی شکمیه ام گره شد آخرش هم با عصبانیت ولم کرد از اطاقك بیرون ، حالا سرم به لب جوق آب خورده و شکسته هیچ دست راستم هم از پربروز تا حالا درد میکند و انگاری يك بار بیست کیلوئی به بدنم آویزان کرده اند . یکی از بچه ها گفت : - کاکا خان اجازه میدید چند خط در این باره بنویسیم و مسئولین امر را خبردار کنیم . کاکا توفیق در حالیکه انگشت روی دماغش می گذاشت جواب داد : - هیس ... صدایش را هم در نیارید بالاخره گذری پوست بدماغ خانه می افتد . منظورم اینست که آخرش يك روزی خود میتگرین « فن برق ول کردن توی سیمهای تلفن » احتیاج به تلفن عمومی پیدا می کنند و آنوقت است که خدا خودش سزایشان را میدهد .

گمك به زلزله زده ها

سخنگوی وزارت بهداری چند روز قبل بخبر نگاران جراید اظهار داشت در جلسه ای که در دفتر معاون وزارت بهداری برای بررسی مسائل مربوط به گمك بزلزله زده ها تشکیل شده بود از آقای صدر اعظم تقاضا شد که دستور دهند راه های مناطق زلزله زده مرمت شود ! و ما از خواندن این خبر آنآ تصمیم گرفتیم که در جلسه آینده مربوط به گمك بزلزله زده ها از آقای صدر اعظم بخواهیم که برای زلزله زده ها فکر آذوقه و پوشاك هم باشند ضمناً دستور دهند خانه هایی هم برای آنها ساخته شود چون بطور قطع آذوقه و پوشاك و خانه ساختن هم مثل مرمت جاده جزء برنامه گمك بزلزله زده ها نیست و حتی باید از آقای صدر اعظم تقاضا شود که اینکار را هم محضاً - لله انجام دهند !

نزدیک بود!

- امشب نزدیک بود به سور مفصل تو خونه جواد آقا بخورم امانشدا!

- چطور؟
- هیچی من میخواستم برم تو اما اونرا زاهم ندادن !!

علت!

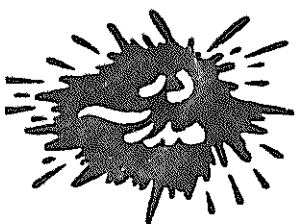
مردی زنتش را پیش دکتر روانشناس برد و گفت :
- آقای دکتر ، زن من ۱۵ ساله خیال میکنه مرغه!
- خوب پس چرا تا بحال مراجعه نکرده بودید؟
- آخه آقای دکتر تخمشولازم داشتیم !!

جای شکرش باقیه!!

پدر حسن برای اینکه پسرش را وادار کند دست از شیطنت بردارد داشت از گذشته هایش تعریف می - کرد و میگفت :

- من هنگامیکه مثل تو کوچک بودم خانواده مان آنقدر فقیر بود که اغلب اوقات چیزی برای خوردن پیدا نمیکردیم و بیشتر شبها باشکم گرسنه بخواب میرفتم . حسن حرف پدرش را قطع کرد و گفت :

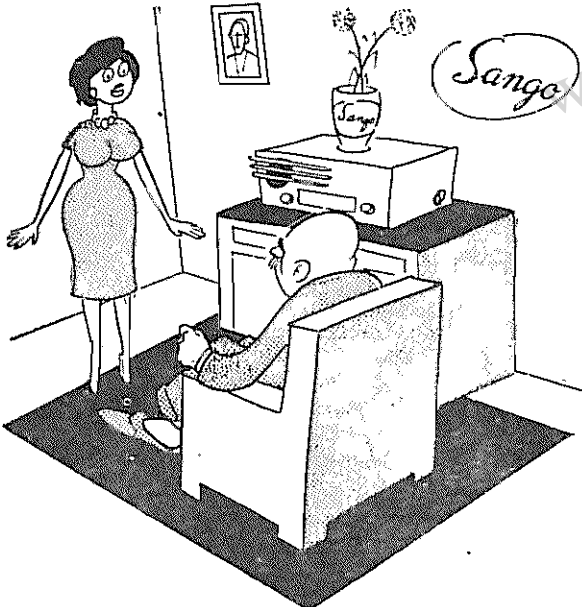
- باباجون ... پس در اینصورت باید از اینکه فعلاً با ما هستی شکر بکنی !!



روانشناسی کودک!

یکی از متخصصین روانشناسی مشغول بازدید از مدرسه ابتدائی بود و ضمن انتقاد از طرز تدریس معلم کلاس چهارم ابتدائی گفت : - شما با این ترتیب هرگز موفق نمیشوید جزئی ترین توجه بچه ها را بدرس جلب کنید و من این موضوع را وقتی شاگردها بیانند ثابت خواهم کرد . چند لحظه بعد شاگردها توی کلاس آمدند و سر جاهایشان نشستند .

روانشناس از شاگردی خواست که يك نمره بگوید شاگرد گفت ۳۵ روانشناس باخط خوانا روی تخته سیاه نوشت ۵۳ عدد دیگری خواست شاگرد گفت ۴۸ روانشناس نوشت ۸۴ باز کسی از شاگردها اعتراض نکرد . آنگاه روانشناس بانگه پیروزمندانهای روبخام معلم کرد و تادهاش را باز کرد که حرفی بزند از ته کلاس یکی دادزد « بنویسید ۶۶ » و بعد آهسته برفیق پهلو دستی اش گفت :
- بذار ببینم دیگه چه کلکی میخواهه بز نه !؟



زن - از وقتیکه سرویس چینی سانگو خریدی هرروز غذا کم میاریم ، آخه بسکی ظروفش خوشگلشه بچه ها را سراشتها مباره و دو برابر همیشه غذا میخورن

چینی سانگو

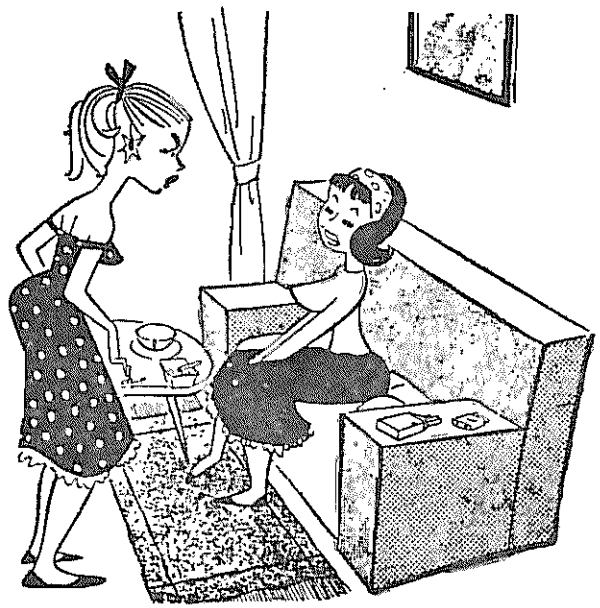
ای ز کف داده بکلی اشتها چاره درد خود از دست میجوی چونکه چینی جات سانگو آورد آری آری طرف شرط اشتهاست

هر گز پنخش - حاجب الدوله - علی الحسابی - تلفن ۸۶۰۰۸۰

شهردار از بازار دیدن کرد

بدو گفتم رئیس شهرداری بخندید و بگفتا فکر بگریست

ز بازار از چه علت کرد دیدار؟ وگر نه پاك میگنندید بازار !؟



- از کجا اطمینان پیدا کردی که میخواهه باهات ازدواج کنه؟
- از اونجا که يك « کتاب طبخاری راه دل » که دستور پختن همه جور خوراك و شیرینی و سوپ و دسر و مریجات ایرانی و فرنگی را نوشته برام خریده .

کرم چیدتها کرمی است بر روی پیش و غرو صورتی



گنبد کاوس:

کلاه نورانی میخواهیم!
 وضع برق شهر که خرابه از خدا خواهش کردیم که بمایک شهردار کجلا عنایت فرماید تا لاقبل بنورس مبارکش شهر را روشن کند که آنهم نصف دعایمان بیشتر مستجاب نشد! باین معنی که شهردارمان نصف سرش برقی! و نصف دیگرش مودار است اینک تنها استدعای ما از شما اینست که یایک شهردار تمام کچل و یا یک برق حسابی برای ما بفرستید! کچل دوست!

زابل:

سه خبر از یکشهر!

اولیش - وضع آب زابل چون ناجوره خدا خودش بیمارم کنه! دومیش - موضوع تزریق آمپول در اینشهر بصورت مسئله ناموسی درآمده! چون تنها بخش تزریقات این شهر آقدر کوچک است که زن و مرد درهم میولند و ما خجالت میکشیم جلوی زنها شلوار خودرا...؟!

اینهم سومیش! - پل نهر آب زابل داره از بین میره یکفکری واسش بکنین!

سلوکی

میان دو آب:

کاکا توفیق طراح لباس شد!
 ... باری اگر از احوالات ما خواسته باشید درنازو نعمت غوطه میخوریم تا لنگ ظهرا نشتا و پارهنه توخا کا ورزش باستانی می کنیم! برای ناهار هم که چیزی بهتر از آب رودخانه نیست! و شب هم که میدونین هرچی سردل آدم سبکتر باشه بهتره! اما فرض از نوشتن نامه اینه که این مدارس هر روز از ما یک رنگ لباس و یک جور کتاب میخوان از کاکای عزیزم خواهش میکنم یک طرح لباس برای مادر نظر بگیره که هم بتونیم تو در مدرسه ببوشیم وهم برای سفر آخرت مناسب باشه! جی جی

فا:

☆ وفور گدا! ☆

تنها میوه ای (!) که بحدوفور در فسیافت میشود گداست! عده ای از این آقایون و خانمهای محترم گدای اهلی! هستند و عده ای دیگر گدای فضلی! در بین گدایان فضلی که اخیراً با هوا پیمای! وارد فسا شده اند یکرز مبتلا به جذام نیز وجود دارد که فکر می کنم اکر

برای کشف نفت، مطالعه در استانهای آذربایجان، خراسان، کرمان آغاز شده
 « از اخبار آنهفته »
 « تقدلی »

تا همینجاش از سرمان هم زیاده

ایکه اندر پی یابیدن نفت نه ترا هوش و نه حال و نفس است بس کن این جوش و تقلا عبث اینهمه رنج برای چه کس است گرم اگر بود همان حد کافیت گرم هوس بود همینقدر بس است



عابر - کور خوندی داداش ... ماداریم از اداره مایه برمی گردیم!؟

مشاغل جدید!

آقای وزیر کار هفته گذشته فرمودند با استفاده از نیروی انسانی یک میلیون شغل جدید در ایران بوجود می آید. کاکا توفیق که میل دارد سرازمه کارها در بیارود از روزی که آقای وزیر این حرف را زده اند، دوست سیدنا دیلمه بیکار استخدام کرده تا هرچی شغل اعم از شرافتمندانه و غیر شرافتمندانه مثل وکالت و غیره توی دنیا هست بنویسند و جمع بزنند ولی تا حالا که روزومه داره چاپ میشه این دوست سید نفر فقط توانسته اند نهصد و پنجاه و شیش شغل را اسم ببرند ولی ما نمیدونیم چطور شده که آقای وزیر باین سرعت توانسته اند یک میلیون شغل جدید که فقط اسم این شغل های یک دفتر صد هزار بر کی را پر میکنند بوجود می آورند و در باره هر کدام هم فکر کنند که چطور باید بوجود بیاید و از چه طریقی اقدام شود.

در هر صورت اگر همه مسئولین امور بخواهند به همین سرعت کارهای مملکتی را انجام دهند فردا پس- فردا است که کشور ایران رشک برین بشود و از تمام دنیا مردم برای بدست آوردن شغل بایران کوچ کنند. ک - زرده آلو

یک هر یضی

- ☆ آکه زیاد استراحت کنه میگن دکون باز کرده، خودشو بریضی زده!
- ☆ آکه فعالیت کنه میگن چون سگ داره، عین خیالش نیس که مریضه.
- ☆ آکه ازدواج نکنه میگن بخاطر مرضش بهش زن نمیدن.
- ☆ آکه ازدواج کنه میگن بدبخت بود بدبخت تر شد!
- ☆ آکه زیاد بخنده میگن پدر سوخته خیلی پوست کلفته انگار ندانگار که مریضه!
- ☆ آکه گریه کنه میگن بیچاره زندگیشو دوست داره، از مرگ میترسه!
- ☆ آکه نمیره میگن عجب مرتیکه سگ جونیه!؟
- ☆ وبالاخره آکه بمیره میگن دکتره کشتش والا باین زودی نمیرد!

مدیریت
 آقای صدر اعظم در شرکت میلی نفت فرمودند: متاسفانه در اغلب دستگاههای ما «مدیریت» وجود ندارد. و از شما چه پنهان راست هم گفتند چون چیزی که در دستگاههای ما بیچشم میخورد فقط و فقط «مدیرکلیت!» است که هم «مکتبت» حقوق دارد وهم «اتومبیلیت!» وهم «عنوانیت!» وهم امید برای «وزیریت».

آگهی بشمار!

از زبان خانمی که شوهرش را روده اند زنی از کافهای دو شوهر را برده سهواً برون بهمره خوبش مرحمت کرده، باز گرداند یک تنش را بصاحب اصلیش! - ح: شوخ



بدون شرح



بجالت کاهی

☆ از چی مرده؟! ☆
 آقای ساعت دو کنار نهری نشسته بود و گریه خود را میشت اول کمی بسرو هیکلش صابون میزد بعد سفت و سخت بهش برس میکشید و دست آخر با آب شستشویش میداد و دوباره همین عمل را تکرار میکرد مردی که از آنجا میگذشت این منظره را دید و گفت:

- آقا، گریه از حیوانات تمیز روی زمین است و احتیاجی به لیف و صابون زدن ندارد. آقای ساعت مثل اینکه چیزی نشنیده باشد مرتب آب و صابون میزد رهگذر دو مرتبه باو گفت:

- آقا چون مگه کری؟ گریه طاقت آب سرد نداره، میمیره! و وقتی دید طرف بفرش گوش نمیدهد شانهای بالا انداخت و رفت بعد از ساعتی باز همان راه مراجعت نمود. دید آقای ساعت در همانجا نشسته و زل بجد گریه بینوا نگاه میکند. رو باو کرد و گفت:

- من شما نکتم این حیوان را اینقدر اذیت نکنید میبیرد؟ آقای ساعت سری تکان داد و جواب داد:

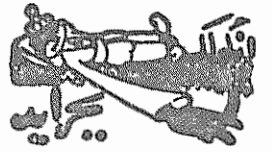
- از شستن که نمرد! وقتی بعد از شستن میخواستم بجلانم و خشکش کنم مرد!!
☆ حق ویزیت! ☆
 حجم الملك و سواسی شده بود وبه همین علت بیک دکتر روانشناس مراجعه کرد - دکتر سعی داشت بیماری را برای مرض تشریح کند. مدتی حرف زد و در آخر گفت:

- ... نتیجه این میشود که در شما دونوع شخصیت وجود دارد عیناً مثل دو نفر غریبه که جدا جدا از یکدیگر زندگی میکنند ... تاحرف دکتر باینجا رسید حجم الملك باخوشحالی از جایش بلند شد و گفت:

- خیلی خوب آقای دکتر، پس در اینصورت حق ویزیت را آن دیگری میدهد ... و بسرعت از مطب خارج شد!!

در دادگاه

رئیس دادگاه (خطاب به پیرزن متهم) - ممکن است بفرمائید چند سال دارید؟
 پیرزن: سی و دو سال
 رئیس: صحیح! ... ولی متوجه باشید که من سن کنونی شمارا سؤال کردم نه سن چهل سال پیشتان را!



مژه خوشه : خجالت بر چند نوع است
 کاکا : یکیش ارنه که رجال ما نمیکشند !!
 مژه اطلاعات: در کاشمیر زلزله شد .
 ممولی : پس بدنش ! - یک عده از کردن کلفت های اونجا هم بنون و نوایی میرسند !!
 مژه آفتاب شرق: بسربازان چینی و هندی فرمان آتش بس داده شد انگولکچی : اما سربازان گفتند چی چی رو آتش بس؟! ماهنوز گرم نشده ایم !!
 مژه سیاسی : در دو چشمش گناه می خندد
 توفیق: زین جهت چشم هاشومی بندد!!
 مژه کیهان : آمریکا موشکهای ژوبیتر خود را از ترکیه خارج می کند
 انگولکچی: آره بابا ، مال بدبین ریش صاحبش !!
 مژه پیغام امروز : این پزشکان شبها بروی شما در باز می کنند ...
 کاکا : ویس از آنکه چندتا فحش آبدار نثار تان کردند در را می بندند !!
 مژه کیهان : در خورشید لکه هائی پیدا شده
 ممولی: ای ناچسب! بالاخره خورشید را لکه دارش کردین؟!
 مژه ترفی : یکی از زنان مشهور تاریخ ...
 انگولکچی: دیشب اومده بوداز من جغرافی قرض کند!!
 مژه شفق کاشان : ماهنوز اندر خم یک کوچه ایم
 انگولکچی : ماهم سر کوچه منتظریم - زودبیا !
 مژه بز شک خا نواده: لبخندی بزیند ممولی: چطور می؟!
 مژه ناهید: سکوت راشکتیم
 توفیق : ذوق می کنی ؟ بیچاره ناراض را ازت میگیرن !!
 مژه پیغام امروز: لایحه استخدام دردی دوا نمی کند
 گشیز خانوم : عوضش یک دردی که اضافی کنه همون کلی خاصیت داره !!

سو گند نامه!

خاک بر سر شده ام سخت ، به جارو سو گند
 زیر شلاق برم بار به یابو سو گند
 پیش آن چشم که با خشم بمن مینگرد
 قدم از ترس خمیده است ، به ابرو سو گند
 هر زمان رقص به ساز دگری باید کرد
 به ستار و نی و سنتور و پیانو سو گند
 چیزها هست که با دیدنشان از حیرت
 بدر آید ز سرت شاخ ، به آهو سو گند
 هیئت حاکمه آنی که چه میخواهد و بس ؟
 تشک از بهر امیدن ، به پر قو سو گند
 آنچه بین همه رایج شده ، شهوترانی است
 بر سرو صورت آن یار پر پرو سو گند
 دستگاہی است که کارش جو بدقت نگری
 خوردن خون من و تست ، به زائوسو گند
 وعده ای نیز که گاهی بتو این قوم دهند
 همه حرف است و هیاهو ، به هیاهو سو گند
 من دروغ از همه آنقدر شنیدم که زکس
 حرف باور نکنم هر چه خورد اوسو گند



خروس لاری

یک خبر ...

چندی پیش که میکویان نماینده شوروی برای مذاکره با فیدل کاسترو نخست وزیر کوبا وارد کوبا شد مفسر سیاسی یکی از روزنامه های آمریکائی نوشت که :
 میکویان تاجر زرنگی است که حتی میتواند به اسکیموها (که تمام عمر در یخ و برف زندگی میکنند) یخچال بفروشد!
 و حالا هم بطوریکه میگویند با اینکه مأموریت میکویان در کوبا تمام شده وقاعدتاً میبایستی بکشور خودش مراجعت کند برای مذاکره با کندی سری هم به ایالات متحده زده و چند روزی هم در آنجا میماند .
 مقامات اقتصادی آمریکا اظهار نظر می کنند که میکویان برای ثبوت ادعای مفسر آمریکائی عمداً به ایالات متحده سفر کرده که به آمریکائیا مقدار زیادی بادکنک و آدامس بفروشد .



منارجنبان : منار اطفاری !!
 پالتو : عرق کبیر رستم!
 میمون : علیورجه رستم !!
 علی فرشی
 اتوبوس : باشگاه ورزشی متحرک !!
 جواز دفن : گذرنامه مرده !!
 موشک آمریکائی : ماهی قلهزی
 جهنم : بخاری رستم !!
 قلک : بانک ترازیستوری !!
 قالی : پوست رستم !!
 علیرضا تووال
 دیلم : سنجاق فر فره رستم !!

یگسی

میگویند طبق طرحی که مسئولین وزارت فرهنگ مشغول تهیه و تنظیم آن هستند :
 مدارس دخترانه یکسره میشود - اتفاقاً بد طرحی هم نیست چون اگر این طرح عملی شود:
 تکلیف ژینگو لوها هم یکسره میشود!

توفیق اقتصادی

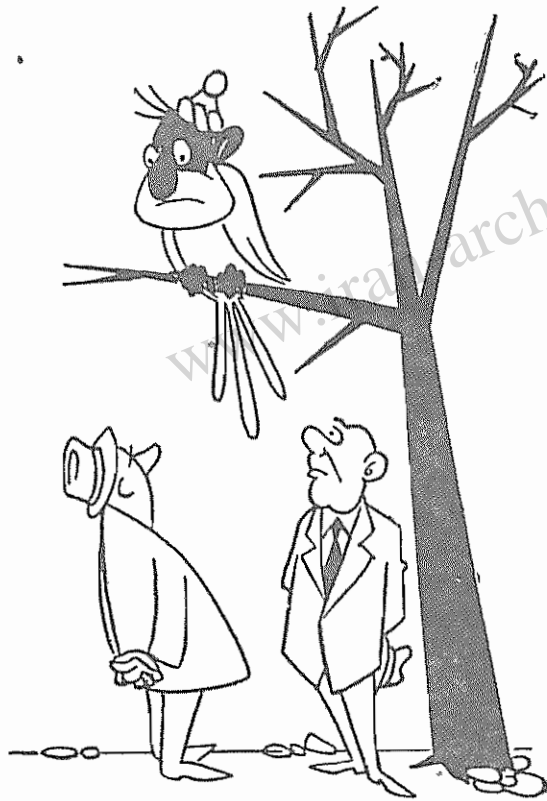
« بازار سیاه »

از روزیکه دومر تبه سرو صدای انتخابات بلند شده در محافل انتخاباتی جنب و جوشی بر راه افتاده و منتظر الو کاله ها که در دوره قدرت از فرط انتظار نصف گوششون آب شده بسختی مشغول فعالیت شده اند . بعضی از منتظر الو کاله ها که در انتخابات گذشته بکبود سپور دچار شده و در نتیجه رأی کافی نیاورده بودند از همین حالا بتعداد کافی ! سپور تحت انحصار خود در آورده اند تا بوقتش از آنها استفاده کنند ولی عده دیگری از منتظر الو کاله ها که دیسر جنبیده اند سرشان بی کلاه مانده و در بدر بدنبال سپور دست نخورده! میگردند ولی متأسفانه بعلت کمبود عرضه و زیادی تقاضا از هم اکنون سپور بازار سیاه پیدا کرده و محض نمونه یک سپور استخدام نشده! هم باقی نمانده است .

عده ای از دلای زرتنگه که قبلا این پیش بینی را کرده بودند با عده ای سپور قرارداد بسته اند و آنها را با چند برابر قیمت! بمنظر الو کاله ها قالب میکنند . بهر حال منتظر الو کاله ها تصمیم دارند از دست گران فروشی! این عده بمقامات مسئول شکایت کنند . - م - کینیاگر

توصیه بوالدین

پزشکان تهران اعلام کرده اند که بیماری «فلج» اطفال این روزها زیاد شده است و بخش بهداشتی روزنامه فکاهی توفیق بدینوسیله بعموم مادران و پدران مستمند توصیه میکنند که اگر خدای نکرده روزی اطفالشان به بیماری «فلج» دچار شدند بامید معالجه مجانی به بیمارستانها مراجعه نکنند زیرا اگر امسال گرفتار «فلج اطفال» شده اند بیمارستانها از چندین سال پیش گرفتار «فلج ریالی» بوده اند!



بیچاره از بس حق حق کرده ، «مرغ حق» شده!

مژه اطلاعات: بازار ما از رونق افتاده توفیق : تازه مثل بازار مبارزه با فساد شده!
 مژه کیهان : وقتی مردم بخواب میروند برق شهر روشن میشود ممولی : منظور شون اینه که سراز کار مردم در بیان؟!
 مژه خوشه: تکسین های خارجی ماهی ۲۵ هزار تومان از کسر سیوم حقوق می گیرند
 انگولکچی: طفلکها! چند ردل آدم میسوزه !!
 مژه سیاسی: سایه ای روی سایه ای خم شد
 کاکا : وزن مخصوص هردوشون کم شد !!
 مژه بهار ایران : بار دیگر حزب میلیون و مردم فعالیت خود را شروع کرده اند!
 کاکا : از قول من بهشون بگین: خر داغ میکنن !!
 مژه اصفهان : کار برق بکجا کشید؟!
 گشیز خانوم : بخاموشی!
 مژه کیهان: همه بدنبال پول میدوند انگولکچی : غیر از ما که با دوچرخه میریم !! - م - ت

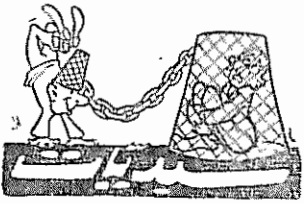
حاقبت ناپرهیزی!

وقتی شاعر میگه آدم نباید پاشواز گلیم خودش درازتر کنه باز یه عده منفی باف منکر میشن و میگن یه شاعر شپشونشسته شو و ربافته . ما برای اینکه دماغ حضرات را سوزانده باشیم و ثابت کرده باشیم که بعد از قرنبا هنوز هم اصالت فرمایشات شاعر مثل ستاره فردزانی بر تارک سر کچل و کبره بسته ما میدرخشد خبری را که پس پریشب از روزنامه اطلاعات بیرون کشیدیم براتون نقل میکنیم و آن اینه که سه نفر دهاتی که در ضمن پدر و پسر و دختر همدیگر هم بودند! با خوردن آبگوشت مسموم شدند

در آبادان آب لوله کشی قطع شد «جرایده»

العاقل یک نظیه الاشاره!
 اهل آبادان ، پس از عرض سلام نامتا پر شور تان دیشب رسید گفته بودید آب را بر رویتان قطع فرمودند اعقصاب یزید ضمناً از این قطع و وصل بی دلیل جملگی مبهوت و سرگردان شدید علت اینکار گویا روشن است باید آنرا خوب میدانسته اید!
 - با زبان بی زبانی گفته اند زحمت خود را از اینجا کم کنید!؟

دکتر مصنوعی هم بازار آمد. مارلن دیتريش بوسیله این دکتر معاینه شده و آدانتر هم با آن معاینه خواهد شد. «جرایم»



آقای م - نره خر! چون مقدم بردیگران بودند! آوردیمش اولستون ایشان ضمن اقرار صریحی گفته اند!

من خرم یا نره خر؟
من خرم یا نره خر یا کره خر یا ماچه خر؟

توفیق: نره خر عزیز! تو حتماً هر چهارتاش هستی!

اگر همه در تابستان بگلهشان میزند، آقای «حمید» سر سیاهی زمستان باین فکر افتاده اند، ملاحظه بفرمائید چه میبل سروده اند ای که هستی گشنه از جور فلک -

خونسرد باش
زندگی هست سر تا پا کلک خونسرد باش

توفیق: ای که هستی اینقدر کاش بری زیر ماشین! خونسرد باش

نابغه «دور پروازی» بنام بادبادک زاده! شعری فرستاده که حرفه چین ماسه مرتبه حالش بهم خورد تا تو انست آنرا بچیند!

اینهم اصل شعر:
هر دم از عمر میبرد نفسی
بامگس کش شهید کن مگسی!

توفیق: - ای که بددفعه دیگه شعر بگی، طبق وصیت خودت! با مگس کش شهیدت میکنم!

یک شاعر بی بخار دیگر! باسم جناب محصل یکفرون پول تمیر داده و این شعر را فرستاده که ما بهش متلک بگیم!!

یارب آن نوگل خندان که سپردی منم با سفارشی دو قبضه فرستادمش پیشنش

توفیق: - ماهم برای اینکه این بزرگوار دیگه «شعر» نگه چیزی بهش نمیگیم!!

اینها هم «خل» هائی بودن جاویدان از خنزار! بی ادب ایران «خلیائی!» که از بد شانی ما! هر غز نمیرن! شام خوش!

مارعولک

فانتری هفته وقتی و کتر اتصالی میکنند!

کندی - ادبی تخیلی



قبل از اینکه این داستان را بخوانید خواهش می کنم سیگارتان را خاموش کنید چون من ازدوده سیگار ناراحت می شوم!

نویسنده

کنید! «کوشی تلفن را برداشتم و شماره را گرفته يك انسان معمولی از آن طرف جوابم را داد جریان را گفتم باعجله گفت صبر کنید الان می آیم، چند دقیقه که بمن چندسال گذشت صبر کردم تا گهنگان در باز شد و مهندس جوانی با انبر دست و پیچ گوشتی وارد شد وقتی حال زار مرا دید بسیار ناراحت شد و گفت «بر پدر این مردم لعنت! حتماً باز دکتر را انگولکش کرده اند! و اتصالی پیدا کرده! تشریف بیارین و بدبال این حرف دست مرا گرفت و دوباره وارد مطب کرد با انبردست و پیچ گوشتی بجان دکتر افتاد و پس از مقداری شلو سفت کردن پیچ و مهره های آن گفت درست شد.

حالا هر دردی دارین مثل آب معالجه تون می کنه. گفتم خیلی متشکرم اجازه بفرمائید مرخص شوم تا همینجاش واسه هفت پشتم بسه! گفت غیر ممکنه! باید بشما ثابت کنم که اختراع من کنشکی نیست! ناچار قبول کردم و گفتم سرما خوردگی دارم و خواستم پول در بیاورم مهندس گفت نه همپمان من باشید و خودش چهل تومن در فلک انداخت و شاسی سرما خوردگی را فشار داد دکتر دوم مرتبه روشن شد! با آرامی از جا بلند شد بنضم را گرفت و یک درجه هم زیر زبانه گذاشت پس از چند دقیقه با همان صدای ظریف گفت:

«شما سرما خورده اید سرخ - کردنی نخورید، استراحت کنید خوب میشوید!» و برای بار سوم بطرف در هولم داد و گفت: «نقر بندی!!»

آق اسمال
توفیق - پس با این حساب دکترهای طبیعی خودمان هم یا سیمهایشان قاطعی است یا اتصالی دارند!!

درهولم داد و با صدای ظریفی گفت: «نقر بندی!!» و دوم مرتبه بجای اولش برگشت!
چون کسی در مطب نبود و از طرفی چشم دردم مدتتی بود ناراحتم میکرد ۴۰۰ ریال دیگر در فلک انداختم و شاسی درد چشم را فشار دادم باین امید که لااقل درد چشمم خوب شود بار دیگر دکتر یا بهتر بگویم «دستگاه» بکار افتاد، از جا بلند شد، زیر بغلم را گرفت و روی یکی از تختها خوابانید و بعد با دستهای آهنی خود شروع به ماساژ دادن پاهایم کرد اول فکر کردم شاید از من خوشش اومده و میخواد سر بسرم بذاره! ولی چون قیافه اش خیلی جدی بود فکرم را عوض کردم دکتر پس از آنکه مدتتی پایم را ماساژ داد با صدای خشکی گفت: استخوان پا فاسد شده باید از زانو برید! وحشت زده فریاد زدم چی! دکتر مگر دیوونه ای؟! من چشمم دردمی کنه تو میخواهی پاها رو بری؟! ولی دکتر بدون توجه بحر فها و التماسهای من پایم را بتخت بست یک اره آهن بر (!) از جبهه آینه بیرون آورد و خرت و خرت شروع به بریدن ساق پایم کرد! من از هوش رفته و دیگر نفهمیدم چه شده یکوقت بهوش آمدم دیدم دکتر آهنی یک عصای چوبی بدستم داد و پای بریده ام را زیر بغلم گذاشت و بطرف درهولم داد و بار دیگر با همان صدای ظریف گفت: «نقر بندی!»

حال من را دیگر خودتان حدس بزنید! عصبانی، ناراحت، دلخورد در حالیکه از شدت درد بخودم می پیچیدم و بزمین و زمان و هر چه مخترع است بد و بیراه می گفتم بیرون آمدم در راهرو تابلوئی نصب شده و روی آن نوشته شده بود: «نقر شکایتی دارید با تلفن ۵۱۰ ۱۹۵۶ صحبت

برای بار اول ۵۰۰ ریال دفعات بعدی ۳۰۰ ریال بکارمندان دولت تخفیف داده میشود!»

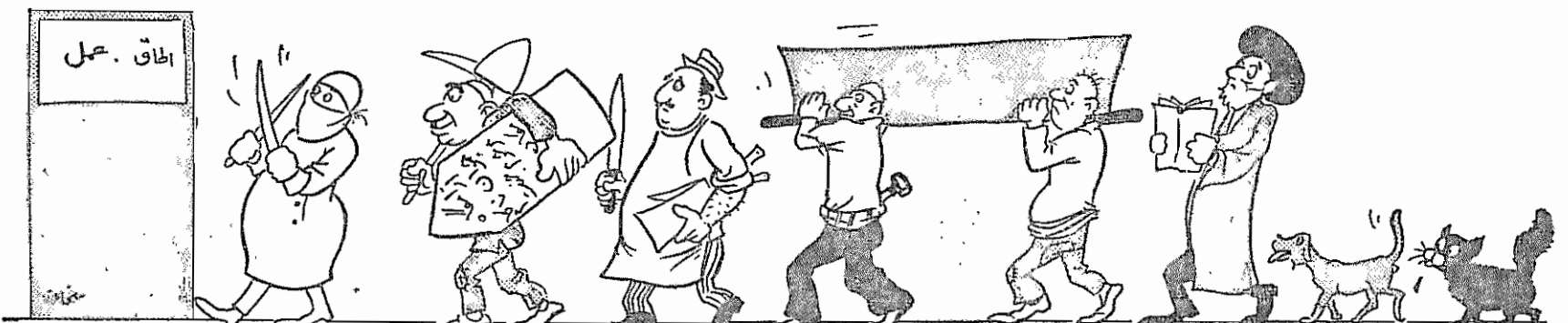
جلوی سینۀ دکتر يك صفحه فلزی نصب شده و اسم امراضی که رشته تخصصی این آقا دکتر بود و میتوانست معالجه کند نوشته شده بود و جلوی اسم هر مرضی يك شاسی سفید رنگ نیز قرار داشت. روی میز دکتر يك تابلوی کوچک و ظریفی قرار داشت که روی آن نوشته شده بود «لطفاً با دکتر و نروید! نمیکنست اتصالی کند» پس از خواندن این تابلوها بدون اینکه قصد ور رفتن با دکتر را داشته باشم جلو رفته ۵۰۰ ریال در صندوق کوچکی که طرف چپ یعنی روی قلب دکتر (۱) نصب شده بود انداختم و چون مدتتی بود که از شدت دل پیچه بخودم می پیچیدم شاسی مقابل دل پیچه را فشار دادم دکتر روشن شد! (۱) و با صدای ضعیفی شروع بکار کرد! از جای خود بلند شد دست آهنی اش را بالا آورد و بقیه کتم را گرفت و کشان کشان بطرف صندلی چرخداری که مخصوص دندانها بود برد! سر مرا میان گیره صندلی بست و با فزونی دهانم را باز کرد کاز انبری از روی میز بر داشت و جلو آمد، دکمه سردستش را فشار داد دو عدد لامپ سفید رنگ در چشمهایش روشن شد! دیدم انگار میخواهد دندانهایم را بکشد!

فریاد زدم دکتر چون دستم بدامنت من دل پیچه دارم! ولی مگر دکتر آهنی این حرفها سرش میشود؟! درست مثل دکترهای طبیعی خودمان بدون توجه به جیب و بیخ من دندانهایم را داندانه و خیلی با سلیقه! مثل دسته گل از دهانم در آورد و در جیب کتم ریخت! بعد باخونسردی! سرم را از لای گیره آزاد کرد، از روی صندلی بلندم کرد و بطرف

خبر بازار آمدن دکتر مصنوعی چنان گیجیم کرده بود که یادم رفت با نامزدم خدا حافظی کنم، آخرین خبر را نامزدم دم در حیات چند دقیقه قبل از خدا حافظی بمن داد، و متأسفانه از آنروز تا بحال بخاطر همین خطای کوچک یعنی خدا حافظی نکردن، با من قهر کرده و محل سگ هم بمن نمی گذارد! بگذریم، صحبت از بازار آمدن دکتر مصنوعی بود چون بیچوجه نمی توانستم باور کنم که مقداری آهن پاره و پیچ و مهره بتواند مرض را تشخیص بدهد و کسی را معالجه کند تصمیم گرفتم شخصاً امتحان کنم.

قبلاً برضتان برسانم که من کلکسیون مرض! شما هم مرضی را که سراغ دارید بفرمائید تا من بگویم چطور شد که گرفتم!
بهر حال ساعت ۵ بعد از ظهر يك روز آفتابی سلانه سلانه بطرف مطب دکتر مصنوعی حرکت کردم. دم در مطلب يك مستخدم فلزی خیلی زیبا با چشمهایی جذاب! شبیه لامپ اطاق خواب دانی جانم اینها! ایستاده بود و زلزل بمن نگاه میکرد چون داخل آدم نبود! محالش نداشتیم و راهم را گرفتم که وارد مطب شوم ولی یارو يك دستش را بلند کرد و جلوی در ورودی را سد کرد! هرچی پیچ و مهره هاشو فشار دادم بلکه راضی بشه اثری نکرد! تا گهنگان چشمم به فلکی که بپهلوی کمرش آویزان بود افتاد روی فلک نوشته بود: «حق و حساب ما یاد تون نره» يك سکه ۱۰ ریالی در فلک انداختم و با کمال تعجب دیدم علاوه بر اینکه دستش را برداشت در اطاق راهم برایم باز کرد!

وارد مطب شدم اطاقی عجیب و در عین حال ترسناک بود یک آدم فلزی قرمز رنگ پشت میز بزرگی نشسته بود و جلوی او چندین نوع تخت (تخت استراحت، تخت عمل - برانکار و...) و چند نوع صندلی چرخدار قرار داشت!
دردیوارم مطلب با تابلوهای عجیب و غریبی تزئین شده بود طرف راست تابلوئی آویزان بود که با خط نستعلیق روی آن نوشته شده بود: «شفادست خداست!» طرف چپ تابلوی دیگری بچشم میخورد که روی آن نوشته شده بود: «خواهش میکنم بدون خجالت نخوت شوید!» بالای سردکتر تابلوئی بود و حق ویزیت او را معلوم میکرد: «ویزیت



نبرد با هروئین دسراسر جهان آغاز شد



داری به سانت بدی به نبردی بکنم!؟

از يك آگهی

« پنجره های آهنی ، ساخت کارخانه مارسالها برای شما درام میکند و اگر روزی آنها را نخواستید میتوانید بعنوان آهن قراضه بخود ما بفروشید . »

شا میوه خراسون

جهت رفع سرگرمی! کار پیکاری!

Table with numbers 1-9 and symbols for a word search puzzle.

هفتاد و دومن - ۱ - توفیق خیلی زود اینجوری میشه! ۹ - محصول کم - خدا بیامرزش از حاجی های خوشنام بود :

از انوری -

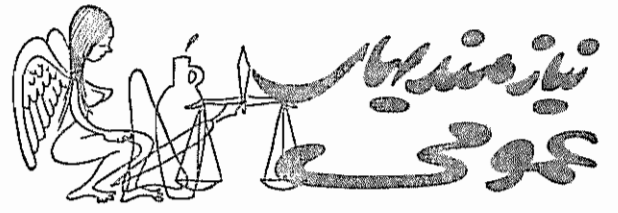
- ۱- درس ملی شدن!
۲- پیام میخون تا اینشون
۳- حراج گیش آوردین
۴- ماشه! - عامه سبزی ها -
۵- مشغول شین! - روغش را
۶- برای تجدید نسل بکار
۷- میبرند - ۴ - مداد تصفیه
۸- یلنگ دره ریخته ۵! -
۹- اسباب بازی فرشته عدالت-
۱۰- مستهاد و تاشو با هم میخورن-
۱۱- نیمرو بود ولی سرشو
۱۲- خوردن - نان ژینگولوها!
۱۳- و احد چک و سسته و شیر...!
۱۴- رنگ ترسو! - ۸ - شهر

از انوری

۱- دو هفته پیش از دلخوری بر میزد! - ۲ - الهه! تندی و تیزی - طبیعی داره، مصنوعی هم داره! - ۳- ترس بود ولی از ترسش قاطی شد. از هنر متندان «خوش هنر!» ایران - ۴- راه میون بر - آجان عهد بو... ۵- آسانسوریکه طبقه اولش بعللی از کار افتاده - پائین تنه عتیق! - ۶- طبیب بی اولو آخر! - آواز زنبور - ۷- در شهر هرت کرسیش را تیرماه میگذازند! قارقه قاطی! - ۸- «اسم جمع» است ولی فعلا بصورت «حرف اضافه» در آمده! - از اهالی لندن ابود ولی تپش را دست کاری کردند! - ۹- آدم و حوای داروین! - مضمه.

استخدام اختصاصی!

تابع حال یکی از مشکلات بزرگ مملکتی ما این بود که استخدام دولتی بهیچ طریقی مجاز نبود و مدیران کل برای استخدام نور - چشمی ها دچار اشکال میشدند و کارشان بسختی پیش میرفت ولی بجمده الله این مشکل باطرحی که اخیراً تصویب گردید حل شد. این طرح میفرماید! استخدام از محل وجوه اختصاصی مجاز است! باین ترتیب که هم میتوان اشخاص مخصوص را از محل وجوه اختصاصی استخدام کرد وهم اینکه اگر یک نفر آدم غیر اختصاصی! تقاضای استخدام در اداره ای را کرد با وجواب داد که استخدام ممنوع است مگر در موارد مخصوص! «ک - آ لوزرد»



از طریق مزایده به اطباء دیگر پاس داده میشود! باید دانست که مریضهای بنده تماماً سرحال و جابک هستند و سن هیچکدامشان از ۵۰ سال تجاوز نمی کند و نوع بیمار بپایشان هم غالباً سستی قوا ، سنگینی گوش ، سبکی مغز ، کلفتی دماغ ، نازکی لب وغیره است . تشریفات مزایده در یک روز جمعه انجام و قیمت هر مریض حداقل از چهار هزار تومان شروع خواهد شد و درود برای کلیه آقایان دکترها آزاد است .

گمشده

۵ قطعه چک بشماره های جور واجور متعلق باینجناب در تاریخ ۱۳۹۷/۰۴/۰۴ در حوالی بازار گمشده از جوینده تقاضا دارم بیابانگ مراجعه نکنند که چون محل ندارد ، کثفت حاجی ورشکسته می شود .

قالی

همه جور قالی های شمارا در عرض چند دقیقه میسوزانیم. داوطلبین بیابانگ کار گشائی مراجعه فرمایند! بفروش میروند ماشین شخصی اینجناب مردردند دیوان که تازه یکماه است از کمپانی در آورده ام با شرایط بسیار سهل و آسان بفروش میرسد - طالبین به تدره دارقوز آباد مراجعه نمایند هم صحبت

یک نفر هم صحبت نیاز فوری دارم. زندان قصر : محمد سیا

نیاز فوری!

یک مقنی تر و فرزند خوب استخدام میشود - داوطلبان باید بنده را از زیر صندلی یکی از اتوبوس های دو طبقه خط ۳۶ بیرون بکشند!!

زیر صندلی چهارم - احمد مردنی

معاوضه

تلفن نو و تازه کار خود را با دو تا جیفه تاخت میزنم بر پدرش صلوات که اینکار رو نکنه - مایلین بیان اینجا!



کلاس تله و زوزون با اطلاع کلیه علاقمندان میرساند که دوره جدید کلاس موتاز یخچالهای ۱۴ تا ۲۱ فوتی زیر نظر متخصصین فن از تاریخ اول زمستان شروع میشود . کسانیکه در این کلاس شرکت کنند وبعد از دو سه ماه کار آموزی از عهده امتحانات مربوطه بر آیند بدون يك لحظه درنگ در اداره تله و زوزون میلی با حقوق مکفی استخدام خواهند شد.

کلاس جدید نقشه کشی برای کشیدن نقشه قتل و جنایت، دزدی و اختلاس ، خرید و فروش هروئین و اجناس قاچاق و هزارو یک کار عام المنفعه دیگر زیر نظر متخصصین کلاه سیلندری و فرنگ رفته افتتاح شد .

از کلیه کله کننده ها تقاضا میشود که اول این کلاس را ببینند و بعد به هواداری از منافع ملت عزیز در ایران قد کتل کنند! معاوضه

یک ضبط صوت تقریباً نو که روز جمعه گذشته اشتباعاً آواز یک خواننده دروغن بنای خورده روی آن ضبط شده و از آن روز تا حالا یکی از کار افتاده و بیپسوجه صدائی از خودش بیرون نمیدهد بایک تخمک کت و گنده که بتواند بایک ضربت فرق یکی از خواننده های مرد را حسابی از هم بشکافد تمویض میشود .

اعضاء : شنونده رادیو سرویس یخچال همه رقم یخچالهای کوچک و بزرگ و متوسط تعمیر و زیر نظر متخصصین فن تله و زوزون تبدیل میشود

واگذاری چون در سه روز پیش بر اثر سردی هوا سرمای کمی خورده ام و بنا به تجویز پزشکان باید مدتی در یکی از بیمارستان های دولتی استراحت کنم لذا کلیه اسباب و اثاثیه و مایحتاج خود را بانضمام یک باغ و یک خانه و دو قطعه زمین واقع در دو کیلومتری جاده کرج بایک کفن دست اول ، چر کتاب و دو لاپینا معاوضه و در صورت لزوم یک چیزی هم سر میدهم .

اعضاء : ازجان گذشته قابل توجه پزشکان چون اینجناب دکتر سلاخ - زاده بر اثر دو سال کار مداوم به عارضه تورم ریه مبتلا شده ام و برای انجام یکسلسله آزمایشات ریالولوژی برای مدت نامعلومی بسواحل جنوب فرانسه میروم لذا تعداد سی دو عدد از مریضهای استخواندار متعلق به اینجناب

لطفاً بلهجه شهدای بخن

جلو جلوی مو خوری!

خورده ای می دری ، تلو خوری پاسبون ر ، مگر نمی بینی عرق بطر بیست تومن بخدا اشتیات وا شده بحال آمدی خيله اعیون شدی ، جوون رفتی پول و مولی رسیده از مولا در مجلس که بسته به تو چطور؟ حقه ! یا عضو شرکت نفتی مائی از محل دزدی و گرگی های بعدی دری جلو جلوی مو خوری!

۱- ببخشین که این به لنگش یک کمی دراز شده!

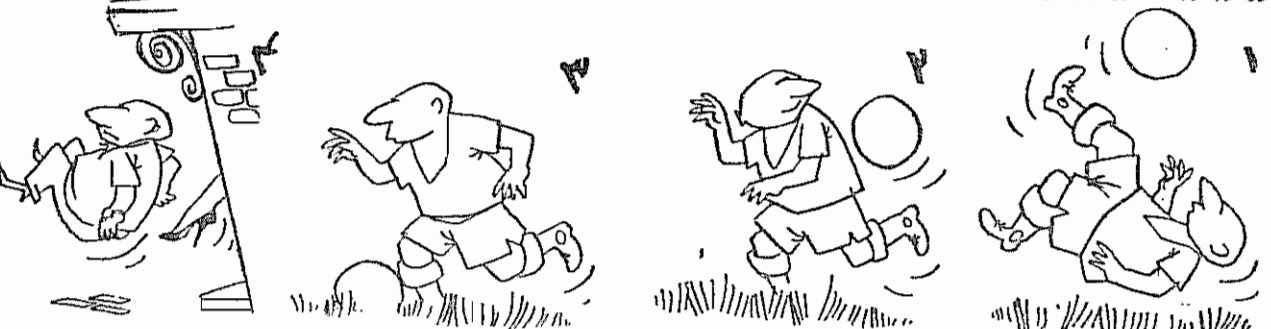
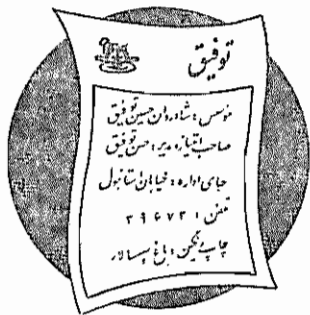
از تحصیل معلمان در دانشگاه جلوگیری میشود

از فرمایشات وزارت خرچنگ

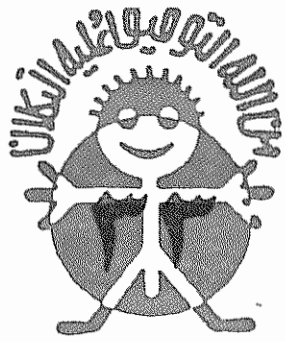
زیاد خواندن آمد نیامد داره

حیا کن آخر ای آقا معلم! سر پیری و تحصیلات عالی؟! نمیدانی مگر تحصیل بیجا! ترا باید زخمت کرد اخراج نه والا ، بنده میپرسم ز سرکار بها وحسن پرداختت چیست؟ چرا مغز تو گرم حبله بافیست؟! نمیدانی که این کار خلافیست؟! ابا قانون «فرهنگی» منافیست که این کارت سزاوار تلافیست ترا لازم به تحصیل اضافیست؟! «الف، ب» را بدان بهر تو کافیت

که گفته شاعر اندر عصر ماضی بهر چیزی که داری باش راضی!



بدون شوح

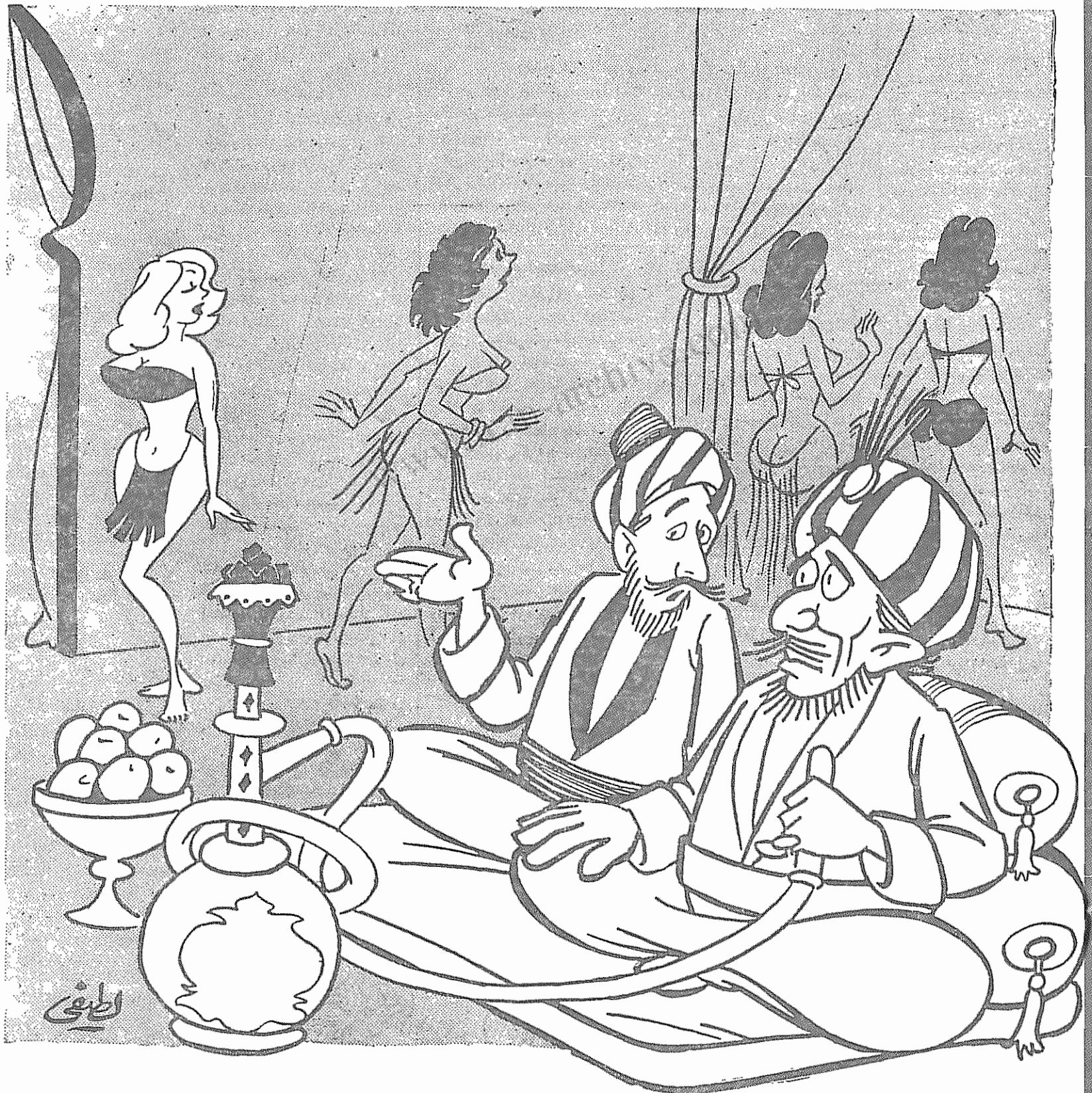


تک شماره ۷/۵ ریال

تویدینا

شماره ۳۳ پنجشنبه ۱۵ آذر ماه ۱۳۴۱ چهل و یکمین سال

توفیق روزنامه‌پرست و مستقل هیچ ضرب و دستم و جمعیت بستگی ندارد، نقل و قسب بر مطالب در جلالیه، راه یو و تو نیز غیر بروز ذکر ما ف ممنوع است



:- با این فرنگیها هم همیشه معامله کرد، برای این دختر موطلائی پنجهزار بشکه نفت میخوانند!